

زندگی نامہ

امام ابو حنیفہ

رحمہ اللہ

گرد آورنده: ابو شاکر مسلم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مشخصات کتاب

نام کتاب:	زندگی نامه «امام ابوحنیفه» رحمه الله
گرد آورنده:	ابوشاکر مسلم
نوبت انتشار:	اول سال ۱۳۹۸

چاپ و نشر این کتاب برای هر مسلمان آزاد است



این کتاب از کتابخانه موصیخ داندود شده است

- ۷..... تولد امام رحمه الله.....
- ۸..... امام ابوحنیفه ایرانی بود یا اهل افغانستان؟.....
- ۱۱..... بشارت پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره ی ایشان:.....
- ۱۲..... امام ابوحنیفه مذهبش را معرفی می کند.....
- ۱۳..... پایبندی امام به کسب حلال:.....
- ۱۳..... امام ابوحنیفه و چگونگی رفع احتیاجات.....
- ۱۵..... رفتار امام ابوحنیفه با حاکمان و پادشاهان.....
- ۱۷..... امام ابوحنیفه و توجه و تاکید بر آراستگی ظاهر:.....
- ۱۷..... کوشش وی در جستجوی علم:.....
- ۱۹..... ادب امام ابوحنیفه با استادانش.....
- ۲۰..... علاقه ی زیاد امام رحمه الله به فقه ثوری:.....
- ۲۱..... رنج امام ابوحنیفه رحمه الله در دعوت.....

- ۲۲..... سبک علمی ابوحنیفه:
- ۲۴..... ابوحنیفه نخستین کسی که.....
- ۲۵..... اخلاص امام ابوحنیفه.....
- ۲۷..... دیدگاه امام ابوحنیفه پیرامون اهل بیت.....
- ۲۹..... سبب انتشار مذهب امام ابوحنیفه.....
- ۳۱..... مهم ترین تألیفات امام ابوحنیفه.....
- ۳۴..... گفته های علما در مورد امام ابوحنیفه.....
- ۳۸..... دیدگاه اهل حدیث در مورد امام ابوحنیفه رحمه الله چیست؟.....
- ۴۱..... دفاع شیخ الاسلام ابن تیمیه از امام ابوحنیفه رحمه الله.....
- ۴۲..... امام ابوحنیفه الله را در خواب ندیده است! لطفا افراط نکنید.....
- ۴۴..... امام ابوحنیفه چهل سال با وضوء خفتن نماز صبح را نخوانده است! لطفا افراط نکنید:.....
- ۴۴..... حکم لقب دادن «امام اعظم» به امام ابوحنیفه.....
- ۴۵..... آیا امام ابوحنیفه رحمه الله یکی از تابعین است؟!.....

مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله چیست؟!..... ۴۶

عمل به حدیث صحیح ، همانا مذهب امام ابوحنیفه است..... ۴۸

آیا امام ابوحنیفه صوفی بود؟!..... ۴۹

اهمیت دادن قول الله ورسول آن توسط امام ابوحنیفه..... ۵۲

برخی از بدعت‌های یکه بعد از امام ابوحنیفه ایجاد گردیدند و امام ابوحنیفه از آن بدعات.. ۵۲

توصیه امام ابوحنیفه رحمه الله به امت مسلمه..... ۵۶

مخالف بودن با نظریه امام ابوحنیفه گمراهی نیست!..... ۵۷

ای برادران لطفا تعصب نکنید که بگویند صرف حنفیت حق است وبس!..... ۵۸

در اخیر! باید گفت که حق منحصر در چهار مذهب نیست:..... ۶۱

آیا امام ابوحنیفه واسطه قرار دادن مردگان را جایز دانسته است؟..... ۶۵

آیا امام شافعی بر سر قبر امام ابوحنیفه حاضر شده و وی را واسطه قرار داده؟ و دیدگاه امام

ابوحنیفه پیرامون توسل..... ۷۶

ابوحنیفه عاقلتر از..... ۷۶

تولد امام رحمه الله

امام زرکلی در الاعلام سال تولد و سال وفات او را (۸۰ - ۱۵۰ هـ = ۶۹۹ - ۷۶۷ م) گفته است.

ثابت، پدر امام ابوحنیفه، که از بزرگان سرزمین فارس بود در کوفه اقامت گزید و به کار تجارت پرداخت که در این کار مهارت زیادی داشت و توانست موقعیت اجتماعی خانوادگی پیش تر خود و توانگری و آسایش آن را بازیابد. ثابت کسی بود که با امام علی کرم الله وجهه ملاقات نموده و علی رضی الله عنه برای او و فرزندانش دعای برکت و فزونی نموده بود.

نام ایشان، نعمان بن ثابت بن زوطی می باشد. در سال هشتاد هجری در شهر کوفه چشم به جهان گشود. امام ابوحنیفه از دوران کودکی به همراه پدرش به حجره ی وی رفته و نزد او می ماند و اصول و پایه های تعامل و رفتار با فروشندگان و خریداران و مشتریان را می آموخت. تا آنکه خود نیز پیشه ی پدر را ادامه داده و زندگی مرفه و آسوده ای اختیار نمود. شغل وی بزازی یا همان تجارت پارچه و لباس بود و در حجره شریکی داشت که در کار تجارت به وی کمک می کرد.



امام ابوحنیفه ایرانی بود یا اهل افغانستان؟

در کتاب مشهور «الأعلام زرکلی» که به معرفی علمای اسلام پرداخته است، چنین آمده :

«النعمان بن ثابت، التیمی بالولاء، الکوفی، أبو حنیفة: إمام الحنفیة، الفقیه المجتهد المحقق، أحد الائمة الاربعة عند أهل السنة. قيل: أصله من أبناء فارس. ولد ونشأ بالكوفة».

نعمان بن ثابت تیمی کوفی ملقب به ابوحنیفه: که امام مذهب حنفیه است، و او فقیه و مجتهد و محقق توانا بود، و یکی از امامان اربعه اهل سنت است، و گفته شده که اصلیت وی از فارس (ایران) بوده که در شهر کوفه در عراق متولد و بزرگ شده است .

همچنین ابن خلکان در کتاب مشهور خود « وفيات الأعیان» چنین آورده است :

«أبو حنیفة النعمان بن ثابت بن زوطی بن مایه الفقیه الکوفی، مولی تیمم الله ابن ثعلبة، .. و جدّه زوطی من أهل کابل، وقیل بابل، وقیل من أهل الأنبار، وقیل من أهل نسا، وقیل من أهل ترمذ، وهو الذی مسه الرق فأعتق، وولد ثابت علی الإسلام .

وقال إسماعیل بن حماد بن أبی حنیفة: أنا إسماعیل بن حماد بن النعمان بن ثابت بن النعمان بن المرزبان، من أبناء فارس من الأحرار، والله ما وقع علينا رق قط. ولد جدی سنة ثمانین، وذهب ثابت إلى علی بن أبی طالب، رضی الله عنه، وهو صغیر، فدعا له بالبرکة فیهِ وفی ذریته، ونحن نرجو أن یكون الله تعالی قد استجاب ذلک لعلی فینا».

«ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه فقیه کوفی، مولی تیمم الله ابن ثعلبه، جد او (ابوحنیفه) یعنی زوطی از اهل کابل (افغانستان) بوده، و البته گفته شده که از شهر بابل (عراق) است، و گفته شده از شهر انبار (عراق) است، و گفته شده از شهر نسا (خراسان) است، و گفته شده از شهر ترمذ (خراسان، ازبکستان کنونی) است، و زوطی (به بردگی گرفته شد) و سپس آزاد شد، و فرزند او ثابت در اسلام متولد گشت .

و اسماعیل پسر حماد پسر ابوحنیفه گفته: من اسماعیل پسر حماد، پسر نعمان بن ثابت، پس نعمان بن مرزبان، از اهل فارس (ایران) از احرار (آزاد، غیر برده) هستم، و به خدا سوگند که هرگز بردگی بر ما واقع نشده، پدر بزرگم سال هشتاد متولد گشت، و ثابت در کودکی نزد علی ابن ابیطالب رضی الله عنه رفت و او برای ثابت و نوادگانش دعای برکت نمود، و ما امیدواریم که خداوند متعال این دعای علی را در حق ما اجابت کند».

و امام ذهبی در کتاب مشهور «سیر أعلام النبلاء» می آورد :

«أَبُو حَنِيفَةَ النَّعْمَانُ بْنُ ثَابِتِ التَّمِيمِيِّ الْإِمَامُ، فَفِيهِ الْمِلَّةُ، عَالِمُ الْعِرَاقِ، أَبُو حَنِيفَةَ النَّعْمَانُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ زُوَطَى التَّمِيمِيِّ، الْكُوفِيُّ، مَوْلَى بَنِي تَيْمِ اللَّهِ بْنِ ثَعْلَبَةَ. يُقَالُ: إِنَّهُ مِنْ أَسْبَائِ الْفُرْسِ.

ابوحنیفه نعمان بن ثابت تیمی، امام، فقیه ملت، عالم عراق، ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی تیمی، کوفی، مولی بنی تیمم الله بن ثعلبه، گفته می شود که او از اهل فارس (ایران) است .

و در ریحانة الادب جلد ۷ صفحه ۷۶ گوید: «نسبت او به یزدگرد بن شهریار آخرین ملوک ساسانی می‌رسد.

امام ابوحنیفه -رحمة الله علیه- در سال ۸۰ هجری در کوفه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بدنیا آمد و در سال ۱۵۰ در بغداد درگذشت .

اینها مطالبی بودند که در کتابهای معتبر و مشهور زندگی نامه ی علمای اسلام آمده بودند، و ما عینا آنها را نقل کردیم. البته ممکن است بعضی از این تراجم (شرح حالها) کاملاً صحیح نباشند، خصوصاً قسمتهایی که بر مبنای روایت و نقل قول از این و آن در این کتابها وارد شده اند که می بایست انتساب آن روایتها به گوینده ثابت شوند .

ولی از مجموع این مطالب در می یابیم که ایشان اصلیت فارس (غیر عرب) داشته اند، اما خود امام ابوحنیفه نه در ایران و نه در افغانستان کنونی بدنیا نیامد، بلکه ایشان در شهر کوفه در عراق متولد شدند، اما جد ایشان (زوطی) در فارس متولد شده اند، حال در کجای فارس (ایران) متولد شده دقیقاً مشخص نیست، ممکن است در خراسان باشد و یا جای دیگری، و نیز باید متوجه بود که اگر بالفرض جد ابوحنیفه از کابل افغانستان باشد، باز باید بدانیم که در آن زمانها افغانستان جزوی از ایران محسوب می گشت، بنابراین علمایی که از خراسان و افغانستان متولد شده اند در حقیقت اصلیت ایرانی دارند، لذا تفاوتی نمی کند که بگوییم اصلیت ایشان از افغانستان بوده یا ایران، زیرا این تقسیم بندی

جغرافیایی که الان وجود دارد در قدیم الایام وجود نداشت، و ایران شامل اقوام و ملتها و سرزمینهای مختلفی بود .



بشارت پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره ی ایشان:

عده از متسبین به علم می گویند که : پیامبر صلی الله علیه و سلم اینگونه درباره ی ایشان بشارت داده است: " لو كان الإيمان عند الثريا لذهب به رجل من فارس . " یعنی: « اگر ایمان در ثریا باشد، مردی از سرزمین فارس به سوی آن خواهد رفت.» و عبارتی که در صحیح مسلم آمده چنین است: " لو كان الإيمان عند الثريا لذهب به رجل من أبناء فارس حتی يتناوله . " یعنی: « اگر ایمان در ثریا باشد، مردی از اهالی سرزمین فارس به سویش می رود تا بدان دست یابد.»

اما حق و ثواب و راجح اینست که این روایت ربطی به امام ابوحنیفه رحمه الله ندارد و این روایت در مورد سلمان فارسی است ، عده ی از متعصبین این روایت در فضیلت امام ابوحنیفه رحمه الله می دانند حال آنکه هیچ محدثی چنین نگفته اند.

درست است که امام ابوحنیفه فضیلت دارد اما پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد ایشان کدام حدیثی نه اشارتا و نه صراحتا فرموده است بلکه ایشان و بقیه اهل علم را فضائل آنها را مطلقا بیان نموده است.

ابن اثیر این روایت را در باب «فضل العجم والروم» آورده و نگفته این روایت در فضیلت امام ابوحنیفه آمده است.

وامام مسلم این روایت را در باب «فضل الفارس» آورده است.

و بقیه محدثین حدیث را در «باب فضائل سلمان فارسی» آورده اند.

پس دلالت این حدیث سلمان فارسی است نه امام ابوحنیفه ، و این نفی فضیلت امام ابوحنیفه را نمی کند.



امام ابوحنیفه مذهبی را معرفی می کند

ابوحنیفه رحمه الله میگوید : من همراهی عطاء بن ابی رباح ملاقات کردم درمکه ، از وی سوال کردم از چیزی ؛

عطاء بن ابی رباح برای من گفت از کجاستی ؟

گفتم از اهل کوفه ، عطاء بن ابی رباح گفت : از اهل قریه ی هستی که آنها متفرق ساختن دین خود را و گروه گروه شدند؟

ابوحنیفه رحمه الله میگوید گفتم بلی : عطاء بن ابی رباح گفت : از کدام صنف اش توهستی؟

امام ابوحنیفه گفت : از کسانی هستم که سلف صالحین را بد نمگویند ، وایمان به تقدیر دارند ، وکسی را برگناه کافر نمیگویند.

عطاء بن ابی رباح گفت : شناخته ای و بالای خود لازم بگیر .

پس ای تکفیری که امام ابوحنیفه رحمه الله را بخاطر شهرت تکفیر میکنی اینست مذهب وی ، وای کسیکه پیرو امام رحمه الله خود را میگیری پس چرا به سلف صالح اهمیت نمیدهی؟! و امامان چون شیخ الاسلام ابن تیمیه وابن قیم و محمد بن عبدالوهاب رحمهم الله به بدی می کنید؟! کمی شرم کنید واز این امام بزرگوار را بعد از این استفاده های شخصی نکنید.



پایبندی امام به کسب حلال:

امام ابوحنیفه همواره می گفت: " بهترین درآمد کسب حلال است و نیکوترین رزقی که انسان می خورد دست رنج اوست "

زنی نزد ایشان رفت تا جامه حریری را بفروشد. امام از وی پرسید قیمت آن چند است؟ پاسخ داد: یکصد. گفت: بیش تر از آن می ارزد. گفت: دویست. باز به او گفت: بیش

از این می ارزد. تا آنکه به چهارصد رسید و باز امام به او گفت که جامه اش بیش تر از آن مقدار می ارزد. زن گفت: آیا مرا دست انداخته ای؟ مردی را آورد و آن را به قیمت پانصد دینار خرید .

یک روز کالایی را به شریکش داد و به او گفت که در پارچه عیبی هست که از جانب خودشان است و باید هنگام فروش حواسش باشد که آن را به مشتری بگوید. شریکش آن پارچه را فروخت و یادش رفت درباره ی آن مورد چیزی بگوید و فرد خریدار نیز متوجه ایراد آن نشد. هنگامی که ابوحنیفه از موضوع باخبر شد معادل قیمت کامل آن کالا را صدقه داد .



امام ابوحنیفه و چگونی رفع احتیاجات وی

امام ابوحنیفه سوده‌های سالانه اش را جمع می کرد و بوسیله ی آن احتیاجات اساتید و محدثین و خوراک و پوشاک و دیگر نیازمندی های آنان را خریداری می نمود و بقیه ی پول سودش را به آنان می داد و می گفت: آن را در رفع احتیاجات خویش خرج کنید و جز خدا را سپاس مگویید، چون چیزی از مال خویش به شما نداده ام بلکه همه ی آن از فضل و بخشش خداوند بر من و به خاطر شما است .

رفتار امام ابوحنیفه با حاکمان و پادشاهان

متأسفانه امروز از نام امام ابوحنیفه همگی استفاده می کنند حتی امراء و حاکمان ، حال آنکه امام ابوحنیفه فریب حاکمان مسلمان را نخورد ولیکن امروز مسلمان نماها از نام وی کمپاین می نمایند.

خلیفه ابومنصور بسیار امام ابوحنیفه را قدر نموده و گرامی می داشت و برای وی بخشش ها و اموال بسیار می فرستاد اما ابوحنیفه هیچ بخششی را نمی پذیرفت. خلیفه منصور او را به این دلیل مورد ملامت قرار داده و می گفت: چرا بخشش های مرا نمی پذیری؟ ابوحنیفه پاسخ داد: امیرالمؤمنین چیزی از مال خویش را به من نبخشیده است تا آن را نپذیرم و اگر از مال خویش می داد آن را قبول می کردم، لیکن او از بیت المال مسلمانان به من بخشیده است و آن مال حق من نیست .

یک روز میان خلیفه منصور و همسرش به علت بی میلی خلیفه نسبت به وی ناسازگاری و اختلاف پیش آمد. همسرش از وی خواست تا میان آنان قضاوت عادلانه صورت گیرد. خلیفه به وی گفت که چه کسی را برای قضاوت بین من و خودت می پسندی؟ گفت: ابوحنیفه. خلیفه نیز بدان رضایت داد. ابوحنیفه آمد و خلیفه به وی گفت: ای ابوحنیفه، همسر من به دادخواهی برخاسته، تو نیز داد من از او بستان. ابوحنیفه گفت: امیرالمؤمنین سخن بگوید. منصور گفت: برای مردان تزویج چند همسر حلال است؟ گفت: چهار.

منصور به همسرش گفت: شنیدی؟ ابوحنیفه گفت: ای امیرالمؤمنین خداوند این تعداد را تنها برای افراد اهل عدل و داد حلال ساخته است، و کسی که به عدالت رفتار ننموده یا از رعایت ننمودن عدالت بترسد باید تنها یکی بگزیند که خداوند متعال می فرماید: {فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً} [النساء: ۳] یعنی: «پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک زن [اکتفا کنید]». و سزاوار است که از پروردگار خویش آموخته و از فرموده هایش پند گیریم. منصور خاموش گشت و سکوت وی مدت زیادی طول کشید. ابوحنیفه برخاست و خارج شد. وقتی به منزل رسید، همسر خلیفه خدمتکاری را به سویش فرستاد و همراهش مبلغی پول و پارچه بود. ابوحنیفه آن ها را برگرداند و گفت: سلام مرا به او برسان و به او بگو من دین خود را بر وی بخشیدم و این کار را تنها در راه خداوند انجام دادم و از آن قصد نزدیکی به کسی یا چشمداشت مال دنیا نداشتم.

امام ابوحنیفه با منصور (خلیفه) رابطه ی خوبی داشت، ولی هنگامیکه ابوجعفر منصور محمد بن عبد الله بن حسن ملقب به نفس زکیه و از طلاب علم را به قتل رسانید، از آن پس امام ابوحنیفه موضع خود را در قبال خلیفه تغییر داد زمانیکه از وی سؤال و فتوی می پرسیدند و به انتقاد از اشتباهات و عملکردهای وی می پرداخت و این کار وی خلیفه را به شدت خشمگین می ساخت. اهل موصل علیه منصور سربه شورش نهادند و منصور نیز بر آنان شرط نموده بود که در صورت شورش آنان خون آنان حلال خواهد بود. برای همین منصور علما و فقها و قضات را گردآورد و در میان ایشان ابوحنیفه نیز بود. خلیفه به آنان

گفت: آیا چنین نیست که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرموده اند مسلمانان بر شرط و شروط خویش پایبندند؟ حال آنکه اهل موصل شرط که بر من نشورند و اکنون شوریده اند و قیام کرده اند و ریختن خون هایشان حلال گشته، شما چه فکر می کنید؟ یکی از حضار گفت: یا امیرالمؤمنین، دستان شما باز است و گفتار شما پذیرفتنی است، پس اگر از آنان درگذری آنگاه تو صاحب گذشت هستی و اگر هم مجازاتشان نمایی آنان سزاوار آنند. منصور رو امام ابوحنیفه کرد و از وی سؤال نمود و می خواست او چیزی بگوید تا مسئولیت را بر گردن وی اندازد. امام ابوحنیفه گفت: آنان بر سر چیزی با تو شرط نهاده اند که مالک آن نیستند و تو نیز بر چیزی که از آن تو نیست شرط نهاده ای، چرا که خون یک مسلمان خلال نمی گردد مگر با یکی از این سه حالت، بنابراین اگر بر آنان بگیری آنچه را که خداوند بر تو روا نداشته گرفته ای و شایسته تر آن است که شرط خداوند به جا آید. در اینجا بود که خلیفه به جز امام ابوحنیفه همه را دستور به ترک آنجا داد و آنگاه به ابوحنیفه گفت: آنچه تو گفتی حق بود، به دیار خود برگرد.



امام ابوحنیفه و توجه و تاکید وی بر آراستگی ظاهر:

ایشان بر اینکه ظاهری کاملاً زیبا و نیکو داشته باشد تاکید داشت و بسیار به لباس خویش توجه می کرد .

یکبار در مجلس خویش کسی را دید که لباسی ژنده و فرسوده پوشیده بود، از وی خواست تا در پایان مجلس منتظر وی باشد پس از پایان مجلس و که آن مرد تنها ماند، امام به او گفت: گوشه ی جانمازی را بلند کن و آنچه زیر آن است را بردار. آن مرد جانمازی را کنار زد و دید که هزار درهم زیر آن است. ابوحنیفه به او گفت: این پول ها را بگیر و با آن وضعیت خویش را تغییر بده. آن مرد گفت: من مرد مرفه و ثرتمندی هستم و مال بسیار دارم و به این پول نیازی ندارم. ابوحنیفه گفت: آیا این حدیث به تو گوشت نرسیده که: " إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ أَنْ يَرَىٰ أُمَّرًا نِعْمَةً عَلَىٰ عَبْدِهِ " یعنی: « خداوند دوست می دارد که نشانهء نعمتش را بر بنده اش ببیند. ».



کوشش وی در جستجوی علم:

امام ابوحنیفه در محضر عالم زمانه ی خویش حمّاد بن ابی سلیمان بود درس فقه را نزد وی به پایان رسانید و تا هنگام مرگ حماد از محضر وی استفاده می نمود. در سن بیست و دو سالگی آموختن نزد وی را آغاز نمود و تا هجده سال مداوم و بدون انقطاع نزد ایشان بود. ابوحنیفه خود در این باره چنین می گوید: " بعد از آنکه به مدت بیست سال ملازم حماد بودم در درونم برای ریاست کشمکش پیدا شد، بنابراین تصمیم گرفتم که از وی کناره گرفته و در حلقه ی درس مخصوص خویش بنشینم. با این فکر یک شب از خانه بیرون آمده و مصمم بودم که چنان کنم. وقتی وارد مسجد شدم و او را دیدم، دیگر در درونم تمایلی برای

کناره گرفتن از وی نیافتم و پیش رفته و در مجلس او نشستم. در همان شب خبر آوردند که یکی از نزدیکان او در بصره وفات یافته و دارایی هایی را بجا گذاشته و وارثی جز وی ندارد. حماد به من گفت تا به جای او بنشینم. چنان شد که وی از شهر خارج شد و در نبود وی مسأله هایی بر من عرضه شد که پیشتر از وی نشنیده بودم و من نیز به آن ها پاسخ گفته و پاسخ هایم را یادداشت می کردم. وقتی او برگشت من مسأله ها را که حدود شصت سؤال بودند به وی نشان دادم و او در چهل مورد جواب های مرا تأیید نمود و در بیست مورد دیگر با پاسخ هایم موافق نبود. با خود عهد کردم که تا روزی که زنده است از وی کناره نگیرم و چنان نیز کردم."



ادب امام ابوحنیفه با استادانش

ابوحنیفه در برخورد با اساتید خود ادب بسیار نگاه می داشت، تا جاییکه رو به سوی خانه ی استادش قضای حاجت نمی نمود و هنگام خواب نیز مراقب بود تا پاهایش را به سوی استادش حماد دراز ننماید. گفته می شود که امام ابوحنیفه برای این اساتید زیادی برنگزید که از این بیم داشت که حق زیادی برگردنش افتاده و نتواند از عهده ی آن برآید. ادب و احترام بی مثال امام جای تأمل دارد .



علاقه ی زیاد امام رحمه الله به فقه تئوری:

امام ابوحنیفه برخلاف بیشتر علمای هم عصرش که می گفتند ما مجبور هستیم که احکام و دستورات خداوند را درباره ی مسائلی که پیش آمده اند بیاموزیم ولی در مورد مسائلی که هنوز واقع نشده اند خودمان را درگیر مشکلات و دشوای آن نمی کنیم. بیشتر اساتید ابوحنیفه بر همین شیوه عمل می نمودند و اگر هم کسی پیدا می شد که این فرصت را به خودش بدهد و کمی در این زمینه پیش برود، در حد بسیار محدود و اندک عمل می کرد. اما ابوحنیفه درست خلاف این می اندیشید و وقایعی را که رخ نداده بودند را در نظر آورده و درباره ی احکام آن ها می اندیشید و برای هرکدام فتوایی را آماده می ساخت. این امر باعث شد که فقه وی فراوانی و غنای زیاد و توان متمایل کردن مردم به پیروی از فقهی گسترده تر و پریاسخ تر برای مسائل روز را داشته باشد. چیزی که امروز رخ نداده باشد ممکن است فردا رخ دهد، بویژه آنگاه که عالمی که در باب آن ها می اندیشد دانای به مسائل اجتماع و آگاه از مشکلاتی که پیش بینی می نماید است. به عنوان مثال: ابوحنیفه قتاده رضی الله عنه را ملاقات کرد و و ایشان یکی از بزرگترین علمای حدیث بود. ابوحنیفه از وی پرسید: درباره ی این که مردی که از اهل و عیالش برای مدت طولانی دور شده و معلوم نباشد که به کجا رفته است و همسرش با مرد دیگری ازدواج نماید پس از مدتی از سفر بازگردد چه می گویی؟ قتاده پرسید: آیا این مسأله اتفاق افتاده است؟ گفت: خیر. قتاده درحالیکه آثار خشم بر چهره اش نمایان بود گفت: پس چرا درباره ی آن از من سؤال

می کنی؟ ابوحنیفه این پاسخ حکیمانه را داد که: " ما خود را برای بلا و مشکل قبل از وقوع آن آماده می کنیم و در صورت رخ دادن آن می دانیم چگونه بدان وارد شده و از آن خارج گردیم ".



رنج امام ابوحنیفه رحمه الله در دعوت

دعوتگری که در دین اسلام رنج نبیند در آن هیچ خیری نیست ، باید آن نام دعوتگر را از خود دور نماید و از صف علما خارج گردد و دیگر اسلام به آن دعوتگر دروغین ضرورت ندارد.

از جمله علمای که در اسلام رنج های گوناگونی را متحمل شده امام ابوحنیفه رحمه الله است ، که گاهی از طرف پیروان دروغین و گاهی از طرف دشمنان و گاهی از منافقین به نام اسلام.

از جمله رنج های او:

رنج و دردسر وی با ابوهبیره: ابوهبیره والی کوفه در زمان بنی امیه بود. فتنه و آشوب هایی در عراق پیدا شد. ابوهبیره فقیهان را بر آستان خود گرد آورد که در میان آنان ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و داود بن ابی هند بودند. هرکدام از آنان بخشی از کارهای وی را برعهده

گرفتند و او دنبال ابوحنیفه فرستاد و خواست تا خاتم خویش را در دست وی قرار دهد تا هیچ نامه و حکمی اجرا نشود مگر با اجازه و مهر وی و چیزی از بیت المال خارج نشود مگر به اذن و اجازه ی ابوحنیفه. منظور وی آن بود که ابوحنیفه را برخلاف میل خودش و به اجبار یا با دادن مسئولیت های و پست های زیاد به طمع بیافکند و وی را وادار به همکاری با خویش نماید. ولی امام ابوحنیفه از پذیرفتن پیشنهاد وی سرباز زد .

ابوحنیفه به زندان افتاد و به شدت و به مدت چندین روز پیایی بگونه ای بسیار دردناک مورد کتک آزار قرار گرفت تا آنکه بیهوش گردید .



سبک علمی ابوحنیفه:

امام ابوحنیفه می گفت: آنچه را در کتاب خدا آمده و یا به درستی از رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما رسیده باشد می پذیریم و شاید به علاوه ی صحت شرط شهرت را نیز بیافزایم و آن شهرتی که درباره ی احکام و مسائل مورد نیاز باشد، چنانچه چیزی در آن دو نیامد به آراء صحابه رجوع می کنم و در صورت اختلاف نظر ایشان رای هرکدام را که بخواهم پذیرفته و هرکدام را که بخواهم رها می کنم و چنانچه در آنجا نیز چیزی نیامد و موضوع به نظرات ابراهیم نخعی و دیگر تابعین همچون اوزاعی برسد، در اینجا اجتهاد خوام نمود همانطور که آنان اجتهاد می نمایند و تا زمانی که مسأله براساس اجتهاد باشد خود را ملزم به

پیروی از هیچ یک از ایشان نمی نمایم. ایشان حدیث آحاد را پذیرفته و تا جاییکه امکان داشت براساس آن عمل می نمود.

سبک او چنان بود که سنت گفتاری را بر سنت عملی ترجیح می داد، به خاطر روا بودن آنکه آن عمل خاص پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده باشد.

همچنین حدیث متواتر را بر خبر آحاد ترجیح می داد، زمانی که بین آنان تعارض و عدم امکان ایجاد توافق میانشان؛ مثلاً درباره ی جمع بین نمازها در سفر، که می گفت: جمع مذکور یک جمع ظاهری و صوری است و عبد الله بن عمر نیز چنان عمل می نمود. ابوحنیفه برای مسافر جایز نمی دانست که نمازهایش را جمع بندد ولی شکسته خواندن نمازها را واجب می دانست.

ایشان سنت را اگرچه حدیث مرسل یا ضعیفی باشد بر قیاس ترجیح می داد. برای همین با تکیه بر یک حدیث مرسل حکم به شکستن وضو به خاطر جاری شدن خون می داد. همچنین به باطل شدن وضو به خاطر خندیدن با صدای بلند در نماز را براساس یک حدیث مرسل حکم می داد.

شیوه ی ایشان شامل استحسان می شد: استحسان در لغت به معنی وجود شیئی نیکو است و منظور از آن جستجوی بهترین چیز برای پیروی نمودن درباره ی آنچه بدان امر شده است می باشد. چنانچه در قرآن کریم آمده است: {فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ { [الزمر: ۱۷-۱۸] یعنی: « پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند ».

عرف و عادات: آن چیزی است که از لحاظ عقلانی در میان مردم جای گرفته است و طبع سلیم نیز آن را می پذیرد. امکان دارد که عرف زمانیکه هیچ دلیل شرعی از کتاب و سنت در بین نباشد دلیل به حساب آید. ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: آنچه مسلمانان نیکو بدانند، نزد خداوند نیز نیکو است .



ابوحنیفه نخستین کسی که.....

ابوحنیفه نخستین کسی بود که دو مذهب، اهل حجاز که اهل حدیث بودند و اهل عراق که اهل رای بودند را باهم جمع نمود. ابوحنیفه از علمای اهل رای بود ولی به حجاز رفته و به مدت شش سال در مکه سکونت کرد و در آنجا از علمای حجاز و کسانی همچون عبد الله بن عمر کسب دانش می نمود ...

روزی ابوحنیفه بر منصور خلیفه وارد شد و یکی از حاضران به خلیفه گفت: این شخص عالم دنیای امروز ماست .

منصور به او گفت: ای نعمان دانش خویش از کجا کسب نمودی؟ گفت: از اصحاب عبد الله ابن عمر از عبد الله ابن عمر (اهل حدیث) و از اصحاب عبد الله ابن عباس از عبد الله ابن عباس و از اصحاب عبد الله ابن مسعود از عبد الله ابن مسعود (اهل رای) . .

برای نخستین بار ابوحنیفه حد و مرز بین دو مذهب را به این نحو شکافت که نزد اهل حجاز رفت و از آنان حدیث را آموخت و آنان از وی چگونگی استخراج احکام را آموختند و خود بهره گرفته و آنان را بهره مند ساخت. همین شیوه به شاگردان وی، ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی و غیره ... نیز منتقل شد .



اخلاص امام ابوحنیفه

از نشانه های اخلاص وی در جستجو و طلب علم آن بود که در صورت خیردار شدن از وجود یک حدیث یا فتوای صحابه از رای خود بازمی گشت .

تأدیب نمودن شاگردش ابویوسف: ابویوسف بیمار شد و ابوحنیفه گفت: اگر این پسر بمیرد، بر روی زمین کسی نیست که جای او را بگیرد. وقتی از بیماری بهبود یافت، خودبین شد و برای خود مجلس فقه برگزار نمود و بزرگان مردم به او روی نهادند. وقتی امام ابوحنیفه از قضیه خبریافت، به یکی از حاضرین نزد خویش گفت: به مجلس یعقوب (یعنی ابویوسف) برو و به وی بگو: درباره ی گازری (لباس شوی و لکه بر) که مردی لباسی را به وی می دهد تا

آن را در ازای دو درهم کوتاه نماید، وقتی که مرد لباسش را از وی باز می خواهد، گازر آن را انکار می نماید و سپس از نظر خود برگشته و به جستجوی آن مرد رفته و لباس کوتاه شده اش را به وی پس می دهد. آیا مزدی به وی تعلق می گیرد؟ اگر بگوید آری، بگو اشتباه است و چنانچه بگوید خیر باز بگو اشتباه است. آن مرد راه افتاد و از وی مسأله را پرسید. ابویوسف گفت: آری، مزد می گیرد. مرد گفت: اشتباه است. مدتی اندیشه کرد و سپس گفت: خیر. آن مرد دوباره گفت: خطا گفتم. ابویوسف همان دم برخاست و نزد امام ابوحنیفه رفت. وقتی ابوحنیفه وی را دید، گفت: چیزی جز مسأله ی گازر ترا بدینجا نیاورده است. گفت: آری. گفت: سبحان الله، شگفت از آنکه می نشیند و مردم را فتوا می دهد و نمی تواند مسأله ای را در باب اجاره پاسخ گوید. گفت: مرا بیاموز. گفت: چنانچه آن را پس از غصب کردنش کوتاه کرده باشد، اجرتی نمی گیرد چون آن را برای خویش کوتاه نموده است و اگر قبل از غصب نمودنش کوتاه نموده باشد، مستحق اجرت است چون آن را برای صاحب اصلی اش کوتاه نموده است .

به این ترتیب ابویوسف بازگشت و دیگر هرگز مجلس ابوحنیفه را رها نکرد .

دیدگاه امام ابوحنیفه پیرامون اهل بیت

موضع ایشان در رابطه با اهل بیت پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در زمان خودش به مانند موضع ائمه ی چهارگانه و همگی مسلمانان بود که همان محبت اهل بیت و یاری آنان

می باشد. همچنان که امام شافعی در پاسخ به اتهام تشیع خویش گفت: چنانچه دوستی با اهل بیت رفض ماست پس همه ی دنیا بدانند که من یک رافضیم .

چنانچه این تعبیر درباره ی اهل بیت درست باشد، ابوحنیفه شیعه و پیرو اهل بیت بوده است (یعنی آنان را دوست می داشت و چنانچه با خلیفه ی زمان خویش به مخالفت برمی خاستند طرف آنان را می گرفت. ولی همیشه بیان می داش که ابوبکر از عمر و عثمان برتر است و به نظر ایشان عثمان و علی در یک سطح بودند .

به این معنی که حب و دوستی وی با اهل بیت نوعی محبت و دوستی عاطفی و درونی بود که نشأت گرفته از محبت وی نسبت به حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بود و نه یک محبت مذهبی که او را از اهل سنت و جماعت جماعت دور نماید. امام ابوحنیفه با امام محمد باقر که یکی از امامان مذهب امامیه و پدر امام جعفر صادق ملاقات نمود و امام ابوحنیفه از وی پرسید: درباره ی ابوبکر و عمر چه می گویی، خداوند نیکویت دارد؟ محمد باقر آنان را ستود و از آنان نیک گفت و بیان نمود که خداوند تعالی بر آنان رحم فرماید و به تفصیل شروع کرد به برشمردن خدمات و سجایای آنان، در این هنگام کسی از اهالی عراق به وی گفت: می گویند که شما از آنان بیزار می جوئید. گفت: پناه بر خدا! قسم به خدای کعبه که دروغ می گویند! آیا هیچ می دانی عمر کیست، ای بی پدر؟ (این جمله فحش و ناسزا نبوده، بلکه بعنوان رحمت و شفقت در انزمان بکار میرفته) او کسی است که علی دخترش ام کلثوم را به ازدواج وی درآورد، و هیچ می دانی که ام کلثوم کیست ای بی

پدر؟ جد وی رسول الله است و جدہ ی او حضرت خدیجہ سرور زنان بهشت و مادرش فاطمہ ی زهرا و پدرش علی است، اگر عمر شایستگی او را نداشت هرگز علی دخترش را به وی نمی داد!

این کلام امام ابوحنیفه درباره ی اهل بیت معروف است که گفته است: "علی در هر زمان خویش پس از دوران ابوبکر و عمر با کسی بچنگید مگر آنکه به حق اولی تر بوده است." حب وی نسبت به اهل بیت او را به بدگویی صحابه ی رسول الله صلی الله علیه و سلم و بالعکس نکشانید. برای اینکه اصحاب پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم همگی اهل بیت پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم را دوست داشته و بزرگ می داشتند و اهل بیت نیز به نوبه ی خود تمامی صحابه ی صلی الله تعالی علیه و سلم را دوست داشته و بزرگ می داشتند. این خط مشی راه عریضی را مجسم می سازد که پیامبر صلی الله علیه و سلم در احادیث بسیاری بدان اشاره نموده که شمار زیاد آن به حد تواتر معنوی رسیده، به عنوان مثال این حدیث می باشد: "علیکم بالجماعة" یعنی: «لازم بگیرید جماعت و گروه مردم را.»، "علیکم بالسواد الأعظم ومن شدَّ شدَّ فی النار" یعنی: «بر شماست اکثریت مردم و کسی که از جمهور مردم ببرد به سوی دوزخ کناره گرفته است.»، "إنَّ الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین أبعد" یعنی: «شیطان با یک نفر تنها همراه است و از دو نفر دورتر می باشد.»، "سألتُ ربی أن لا تجتمع أمتی علی ضلالة" یعنی: «از خداوند درخواست نمودم

تا امت مرا بر گمراهی هم‌راهی نسازد.»، " من أراد أن يلزم بجماعة الجمة فليلزم الجماعة " یعنی: «کسی که قصد دارد وسط بهشت را داشته باشد باید پایبند جماعت باشد.» .



سبب انتشار مذهب امام ابوحنیفه

سبب انتشار مذهب ابوحنیفه و پیروی و روی کردن مردم به ایشان به خلاف مذاهب دیگر زمان خویش مانند اوزاعی، عطاء بن ابی رباح و ابراهیم نخعی که اساتید ابوحنیفه بودند، به چند دلیل زیر بوده است :

۱: ابوحنیفه از چهار هزار عالم از تابعین کسب علم نموده و در زمان تابعین فتوا صادر می نمود .

۲: خداوند شاگردانی را برای ابوحنیفه فراهم ساخته بود که در عین حال دانشمندانی برجسته بودند و برخلاف دیگر امامان هم عصرش آراء و فتاوا و اجتهادات وی را می نگاشتند. ابویوسف فقه ابوحنیفه را به صورت یک کتاب تدوین نمود، همینطور محمد بن حسن (اگرچه امام احمد در مورد امام محمد گفته است که: لیس بشيء، ولا یکتب حدیثه. «الکامل» (۱۶۵۸).) وکل فقه امام ابوحنیفه و اجتهادات دیگرش که وی از آن منصرف گشته بود را به صورت کتاب در آورد، و کتاب هایی به نام " ظاهر الروایة " در دست هستند که همگی نوشته ی امام محمد می باشند .

ابویوسف و محمد هر دو به جمع آوردن احادیثی که امام در فتاوایش روایت می نمود به عنوان مستندات برای فقه وی می پرداختند مانند کتاب آثار و سایر کتب و احادیث بسیاری که در این کتاب ها گرد آمدند. شیوه ی امام ابوحنیفه بر آموزش مبتنی بود بر سؤال و اقیاع به یک رأی و سپس گفتن اینکه اما نظر من جز این می باشد. یاران وی توانایی و دانش دادن فتوا و حکم شرعی و نحوه ی اندیشیدن در مورد آن بودند .

امام ابوحنیفه نخستین کسی بود که مسائل فقهی را برحسب موضوعات آن بخش بندی نمود؛ طهارت، نماز و ...

امام ابویوسف —در بیشتر موارد— آن ها را در دفاتری گردمی آورد تا آنکه عدد مسائل گردآوری شده به پانصد هزار مسأله رسید. شاگردان زیرک و دانشمند وی که تعدادشان به هفتصد و سی استاد می رسید به کشورهای خود خصوصاً افغانستان و بخاری و هند و ... بازگشتند. بنابراین فقه امام ابوحنیفه در شرق و غرب و شمال و جنوب گسترده شد. تا بدانجا که علی بن سلطان قاری متوفی سال ۱۰۱۴ هجری قمری یک سوم مسلمانان جهان را پیرو مذهب امام ابوحنیفه تخمین زد .

۳: خداوند متعال مقدر ساخت که ابویوسف به منصب قضاوت رسیده و این منصب را در خلافت سه خلیفه مهدی، هادی و هارون الرشید برعهده داشته باشد. سپس به عنوان قاضی القضات شناخته شود و براساس مذهب ابوحنیفه قضاوت می نمود، و همچنین اغلب

قضاتی که او منصوب می نمود و تالیفاتی که در دارالخلافه تدوین می گشتند همگی براساس مذهب ابوحنیفه بودند. همه ی این مسائل و دیگر موارد باعث گردید که فقه امام ابوحنیفه بیشتر از دیگر فقه هایی که پیش از آن وجود داشتند مانند: اوزاعی و جعفر صادق و غیره انتشار یابد .



مهم ترین تألیفات امام ابوحنیفه

دوران امام ابوحنیفه به دلیل وجود فرقه های مبتدع مختلفی مانند: شیعه، معتزله، مرجئه و قدریه، جهمیه یا معطله و ... از باقی دوره ها متمایز بود. همگی این فرق ها بیشتر شبیه حاشیه ی جسمی بزرگ بر حاشیه ی جسم جامعه ی اسلامی پدید آمده بود. این فرقه ها با وجود تعداد اندک پیروانشان در پراکندن شبهات می کوشیدند و هر فرقه ای برای خود اسمی را برگزیده بود. علمای جامعه ی اسلامی نیز به پاسخ دادن به شبهه های این مبتدعان می پرداختند. پیکره ی امت اسلامی نیز برای آنکه رای و اندیشه ی مبتدعان از رای و اندیشه ی جامعه ی اسلامی تمایز یابد اسمی را برای خود انتخاب کردند و این کلیت امت اسلام را اهل سنت و جماعت نام نهادند که همان چیزی بود که رسول خدا صلی الله تعالی علیه و سلم و صحابه و تابعین بر آن بودند و سواد اعظم امت اسلامی را تشکیل می دادند. با ظهور ائمه ی اربعه مردم نیز به سوی آنان متمایل شدند تا از فقه آنان بهره برده و از علم ایشان سیراب گردند. این ائمه حسن و کمالی در استنباط داشتند که باعث

رویگردن مردم به سوی آنان و آموختن دانش از ایشان می گشت. ائمه ی اربعه مردم را بر منهج اهل سنت و جماعت و عقیده ی صحیح گردآورده و مردم را از بدعت ها برحذر می داشتند و با تمام قدرت از اسلام دفاع می نمودند. امام ابوحنیفه کتاب "الفقه الأكبر" را برای تبیین عقیده ی اسلامی و پاسخگویی و رد عقیده ی مبتدعه به رشته ی تحریر درآورد.

نقل شده که مسندی نیز داشته اما چنانچه معلوم است این مسند چیزی است که ابویوسف از ابوحنیفه برگرفته و در کتابی به نام "الآثار" گردآورده است.

اما باید گفت که امام ابوحنیفه رحمه الله بنا برمشکلات عصر، نتوانست کتابی به رشته تحریر در آورد چون گاهی زندان وگاهی تدریس نگذاشت وی دست به تألیف بزند.

وناگفته نباید گذاشت که تمامی کتب یکه به اسم آن نوشته شده، از مقلدین وی میباشند که متأسفانه در اکثریت کتب یکه به اسم آن نگاریده شده؛ بی حد افراط و تفریط شده است.

امام ابوحنیفه رحمه الله در زمان حیات خویش کتابی را ننوشتند، و کتابهایی که به ایشان منسوب هستند را شاگردانش نوشتند، اما کتابهایی که بطور قطع به ایشان منسوب هستند عبارتند از:

الفقه الأكبر، به روایت حماد بن ابی حنیفة.

الفقه الأكبر، به روایت ابی مطیع البلخی .

العالم والمتعلم، به روایت ابی مقاتل السمرقندی .

رسالة الإمام أبی حنیفة إلى عثمان البتی .

الوصیة، بروایة أبی یوسف .

البته کتابهای دیگری به ایشان نسبت داده شده از جمله :

کتاب (الحیل) که خطیب بغدادی در تاریخ بغداد آنرا به ابوحنیفه نسبت داده است .

کتاب (المقصود فی الصرف) و چندین کتاب دیگر را که سزکین در تاریخ التراث العربی

(۱/۳/۵۰) به ابوحنیفه نسبت داده است، ولی این کتابها بمانند پنج کتاب فوق مشهور

نیستند و دکتر محمد خمیس در مورد آنها می گوید: «نسبت هیچ یک این کتابها از ناحیه ی

روایت و وفق آنها با منهج محدثین در نقد و بررسی، به امام ابوحنیفه ثابت نخواهد شد» و

باز در ادامه می گوید: «هیچ روایت صحیح یا نسخه ی معتمدی را نیافتیم که بر اساس آن

بتوان نسبت آن کتب را ابوحنیفه قاطعانه ثابت کرد، بخصوص بعد از آنکه برخی از علمای

حنفیه همچون زبیدی و ابی الحیر حنفی گفته اند که این کتابها جزو تالیفات امام ابوحنیفه

نیستند» أصول الدین عند الإمام أبی حنیفة (۱۴۰).

بنابراین کتاب "القصيدۃ النعمانیة" نیز نه تنها توسط امام ابوحنیفه نوشته نشده است، بلکه نسبت آن کتاب به ایشان نیز ثابت نیست، خصوصا اگر ما به بعضی از اقوال امام ابوحنیفه در کتابهای معتبر نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که ایشان توسل غیر مشرع را — چنانکه در اشعار مذکور در سوال آمده— به هیچ وجه جایز ندانسته اند .



گفته های علما در مورد امام ابوحنیفه

امام شافعی اینگونه از وی تعریف می نمود: "مردم در فقه تحت سرپرستی و عیال ابوحنیفه هستند ."

فضیل بن عیاض نیز چنین او را می ستود: ابوحنیفه مرد فقیهی بود که در فقه شهرت داشت، شخصی توانگر که به بخشیدن مال به آنانی که نزد او می رفتند معروف بود و بردبار بود در آموختن شبانه روزی علم، شب را نیکو می داشت و آن را به نماز شب می پرداخت (این موضوع در مورد ایشان معروف است)، بسیار سکوت می نمود، کم سخن بود مگر آنکه مسأله ای را در مورد حلال یا حرام پاسخ می گفت .

عبدالله بن مبارک عالم بزرگ و تابعی جلیل القدر می گوید: ابوحنیفه لب و هسته ی علم بود که من از وی جوهره و اصل علم را می آموختم. همچنین از وی نقل می شود که گفته است: کسی را در علم فقه مانند ابوحنیفه ندیده ام .

مالک بن انس درباره ی ایشان چنین می گوید: اگر می آمد و با قیاس به شما می گفت که ستون هایتان از جنس چوب هستند می توانست شما را قانع نماید که آن ها از چوب هستند .

امام زفر نیز می گوید: بیش از بیست سال با ابوحنیفه هم نشینی داشته ام، در این مدت هیچ کس را مانند وی برای مردم خیرخواه تر و دلسوزتر از وی ندیده ام. در راه خداوند متعال از وجود خود گذشته بود و بیشتر روزها را سرگرم علم و مسائل و تعلیم آن ها و آنچه در مورد وقایع و مشکلات از وی می پرسیدند و پاسخ دادن به آن ها بود، وقتی هم از مجلس خود برمی خاست به عیادت مریض، یا به تشییع جنازه، دستگیری از مستمندان، صله ی رحم با دوست و برادری یا تلاش دربرآوردن حاجت کسی می رفت و شب که می رسید آن را اختصاص می داد به عبادت و نماز و قرائت قرآن. همین شیوه ی وی بود تا آنکه از دنیا رفت. خدایش از وی راضی باد .

همه ی علمای هم عصر وی بر این نکته متفق القول بودند که کس دیگری در آن زمان فراست، درک مستقیم و روشن بینی، دانش و توانایی استنتاج را یکجا و با هم ندارد .

امام ابوحنیفه یک روز به دیدار استاد خویش اعمش رفته بود (اعمش از بزرگان محدثین بود). مردی نزد اعمش آمد و درباره ی مسأله ای علمی از وی سؤال پرسید. اعمش به ابوحنیفه گفت: تو پاسخش را بده. ابوحنیفه نیز پاسخ داد. اعمش به وی گفت: تو این

پاسخ را از کجا آوردی؟ گفت: از حدیثی که برایم روایت نموده بودی و چنین و چنان بود. اعمش گفت: کافی است که تو آنچه از احادیث را که در عرض یکسال برایت گفته ام را در یک لحظه بازمی گویی. شما پزشکانید و ما داروسازان .

نضر بن شمیل اینگونه از وی یاد می کند: مردمان در علم فقه خوابیده بودند تا آنکه ابوحنیفه آنان را بیدار کرد .

وقیل: اگر علم امام ابوحنیفه را با علم اهل زمان وی می سنجیدند؛ علم و دانش وی از همه ی آنان بیشتر می بود .

یزید بن هارون درباره ی ایشان می گوید: کسی را بردبارتر از ابوحنیفه ندیده ام .

پیشنهاد منصب قضاوت به وی و وفات ایشان: خلیفه منصب قضاء را چندین بار به وی عرضه نمود و به خاطر آن شکنجه شد و مضروب شد ولی می گفت من شایستگی آن را ندارم. خلیفه می گفت: تو دروغ می گویی، چون شایستگی آن را داری. پاسخ می داد: می بینی! خودت می گویی که من دروغ می گویم. پس شایسته ی منصب قضاء نیستم. ابوحنیفه به شدت از قضاوت خضات خرده می گرفت و اشتباهاتشان را بیان می کرد. به همین دلیل منصور این شیوه را پیش می گرفت تا بواسطه ی آن از دست وی آسوده شود. بار دیگر منصب قضاء را به وی عرضه نمود، او نیز آن را رد کرد و به زندان افکنده شد. میان آن ها مشاجره ی زیر واقع شد: از خدا بترس و امانت خود را جز به کسی که ترس

خدا دارد بسیار که من در رضایت محل اعتماد نیستم چه برسد به حالت خشم و غضب. پیرامون تو کسانی هستند که نیاز دارند تا به خاطر تو مورد احترام و تکریم واقع شوند و من برای این کار شایسته نمی باشم. وی را به زندان افکنده و در برابر عموم مورد وی را تازیانه زدند و وقتی از زندان آزاد شد تا روزی که وفات یافت، از دادن فتوا و تشکیل جلسات علمی برای مردم منع گردید. گفته می شود که ابوحنیفه به سزای سرپیچی اش مانند همچون یکی از کارگران در بنای حصار شهر بغداد کار می کرد. زمانی که مرگ خود را حس کرد سجده نمود و در حال سجده جان به جان آفرین تسلیم نمود. وفات ایشان به سال یکصد پنجاه هجری قمری بود و پنجاه هزار کس بر جنازه اش نماز خواندند و در بغداد دفن گردید. می گویند ایشان در همان شبی که امام شافعی متولد شد از دنیا رفت. منصور پس از وفات امام پیوسته می گفت: چه کسی میتواند عذر مرا از ابوحنیفه چه زنده و چه مرده بطلبد؟ .

البتة یاد اور شوم که عده از علماء نیز بر جرح آن پرداخته اند مثلاً: ابن مبارک گفته: وکان مسکیناً فی الحدیث (تاریخ بغداد).



سوال: دیدگاه اهل حدیث در مورد امام ابوحنیفه رحمه الله

چیست؟:

اهل حدیث افراد را درمیزان (جرح و تعدیل) میگذارد ، وهمچنان اقوال ایشان را به قرآن و سنت برابر میکند اگر قول ایشان موافق قرآن و سنت بود آنرا قبول کرده وراه آنرا ادامه میدهند و اگر مخالف کتاب و سنت باشد (بدون توهین و تحقیر) قول آنرا ترک میکنند.

اما در مورد امام ابوحنیفه اهل حدیث احترام خاصی دارد ، زیرا وی از خادمین توحید بود ، نظریات بعضی از علمای اهل حدیث را در مورد وی ذکر میکنم :

● امام احمد میفرماید: امام ابوحنیفه از نظر علم، تقوی، زهد و راستگویی در جایگاه والایی قرار داشت.

● امام اوزاعی میفرماید: ابوحنیفه راجع به مسائل نهایت مشکل نسبت به دیگران آگاه بود.

● امام ابوداود میفرماید: امام ابوحنیفه یک امام ویشوا بود.

● امام ذهبی میگوید: امام ابوحنیفه یک دانشمند دین و عالم بزرگ عراق بود.

● امام وکیع بن جراح میگوید: امام ابوحنیفه در امت یک امانت بود.

● یحیی بن معین میگوید: ابوحنیفه مورد اعتماد است.

● علی المدینی میگوید: امام ابوحنیفه ثقه و مورد اعتماد بوده و عیب و اشکالی در او نیست.

- سفیان ثوری میگوید: ابوحنیفه ازداناترین مردم بود.
- عبدالله بن مبارک میگوید: من کسی را در فقه مثل ابوحنیفه ندیدم.
- امام ابن تیمیه میگوید: ابوحنیفه، مالک، شافعی، احمد؛ اوزاعی از امامان دین به شمار میروند.
- مکی بن ابراهیم میگوید: امام ابوحنیفه دانا ترین اهل زمان خودش بود.
- سفیان بن عیینه میگوید: در زمان ابوحنیفه در کوفه هیچ کس برتر و پارساتر و داناتر از او نبود.
- فضیل بن عیاض میگوید: ابوحنیفه مرد فقهی بود که در فقه شهرت داشت.
- ابن خلدون میگوید: جایگاه امام ابوحنیفه در فقه بقدری عالی و بلند مرتبه میباشد که نظیر آن مشاهده نشده است.
- ابن حجر عسقلانی میگوید: امام ابوحنیفه یک فقیه دانشمند و عالم مشهوری بود.
- یزید بن هارون میگوید: ابوحنیفه داناترین مردم نسبت به فقه بود.
- ابن کثیر میگوید: ابوحنیفه فقیه عراق، یکی از ائمه اسلام و پیشوایان مشهور بود.
- امام سیوطی میگوید: در کوفه ازدو نفر رشک میبرم، از ابوحنیفه در دانائی و فقه اش و از حسن بن صالح در زهد و تقوایش.
- اسماعیل محمد بن جراح شافعی میگوید: ابوحنیفه پیشوای امامان و رهنمائی امت بود و امام مجتهدین و داناترین مردم به قرآن و سنت بود.
- امام جزری میگوید: ابوحنیفه یک شخص عالم، عامل، زاهد، عابد، پارسا بود.

- امام معمر میگوید: ابوحنیفه در فقه مهارت بی نهایت کافی داشته کسی رامانند او ماهرتر در علم فقه ندیدم.
- ابو جعفر رازی میگوید: کسی رامثل ابوحنیفه پارسا و متقی تر ندیده ام.
- تاج الدین سبکی میگوید: فقه ابوحنیفه بی نهایت دقیق است.
- ابوبکر بن عیاش میگوید: ابوحنیفه در عصر خود از همه برتر بود.
- امام خریبی میگوید: مسلمانان باید پیوسته برای ابوحنیفه دعا کنند که برای مسلمانان در علم حدیث و فقه خدمت کرد.
- امام ناصرالدین البانی در کتاب خویش "التوسل" امام ابوحنیفه را یکی از کبار علماء و مذهبش را یکی از مذاهب متبوعه دانسته است.
- امام ابن تیمیه رحمه الله میفرماید: عقیده ی امام ابوحنیفه رحمه الله در توحید و تقدیر دقیقاً موافق با عقیده ی سلف صالح و قرآن و سنت بوده و در مسائل اسماء و صفات الهی عقیده اش عقیده ی اهل سنت و صحابه و تابعین است و میگفت: قرآن کلام الله است مخلوق نیست والله در آخرت دیده خواهد شد. مجموع الفتاوی (۲/۱۰۶)
- « اما باید دانست: ما نه مثل غلات امام ابوحنیفه را تکفیر ، عیب جوی ، نمی کنیم ، و نه مقام وی را به حدی بالا ببریم که قول الله و رسولش ترک شود ، بلکه او را خادم توحید و امامی از ائمه مسلمانان میدانیم .

تکراراً می گویم: اینکه امام ابوحنیفه رحمه الله را علما توصیف کرده اند بخاطر تقوی شخصی او است و این را ثابت نمی سازد که تقلید از وی دین است و بس! علما از وی توصیف کرده اند و نگفته اند تقلید وی بر امت حتی مستحب است، اگر تقلید افراد حتی مستحب میبود حتما پیامبر تقلید ابوبکر و عمر و معاذ و خالد را بر این امت به میراث میگذاشت ولی گفت: همانا اطاعت الله ورسولش بر این امت فرض گردیده است.



دفاع شیخ الاسلام ابن تیمیه از امام ابوحنیفه رحمه الله

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله میفرماید:

عقیده‌ی ابوحنیفه رحمه الله در توحید و تقدر دقیقاً موافق با عقیده‌ی سلف صالح و قرآن و سنت بوده است.

و در مسائل اسماء و صفات الهی عقیده‌اش عقیده‌ی اهل سنت و صحابه و تابعین است و میگفت؛ قرآن کلام الله است مخلوق نیست و الله در آخرت دیده خواهد شد.

و نیز ایشان همراه با سلف صالح امت اتفاق نظر کرده است بر اینکه عقیده‌ی جهمیه در ایمان و کلام و رویت خدا در آخرت انکار کرده و آنها را محکوم کنند. مجموع الفتاوی ۲ / ۱۰۶

و نیز شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله میفرماید:

عقیده‌ی ابوحنیفه رحمه الله در توحید و قدر دقیقاً موافق با عقیده‌ی سلف صالح و قرآن و سنت بوده. مجموع الفتاوی ۵ / ۲۵۶.



امام ابوحنیفه الله را در خواب ندیده است! لطفا افراط نکنید

بعضی از علما و مردم عوام میگویند که امام اعظم نودنه (۹۹) بار خداوند را در خواب دیده است.

الله این دین (اسلام) را دینی در حد اعتدال و وسط قرار داده همان طور که امت اسلامی در بین امت های دیگر امتی وسط و در حد اعتدال و بدون افراط و زیاده روی و تفریط و کم روی است .

غلو کردن در مورد هرکسی که باشد جایز نیست و این امر از منکراتی است که ممکن است به شرک بیانجامد. مبالغه و زیاده روی در مدح و ستایش شخصی ممکن به عبادت و پرستش او بیانجامد. غلو یعنی تجاوز از حدود شریعت خداوند با گفتار، کردار یا اعتقاد .

خداوند انسان را از غلو بر حذر داشته است می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ «ای اهل کتاب در دینتان غلو نکنید». پیامبر اکرم می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِي

الدِّينَ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَمُ الْعُلُوُّ فِي الدِّينِ» «از زیاده روی و افراط در دین پرهیز نمایید زیرا کسانی که قبل از شما بودند به وسیله زیاده روی در دین نابود شدند».

غلو در اسلام حرام است بلکه یکی از اسباب و مقدمات شرک می باشد چنان که قرآن و سنت بر آن دلالت دارند و بر مسلمانان واجب است که از غلو و اسباب و مقدماتش دوری گزینند و بر مسیر هدایت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سلف صالح گام بردارند .

از طرفی دلیل این ادعا چیست؟ ما که هیچ دلیلی از اعتراف خود امام ابوحنیفه رحمه الله نیافتیم! .

و این ادعا جز غلو در حق امام ابوحنیفه رحمه الله نیست و ایشان از غلو مردم نسبت به خود بیزار و بری هستند .

و جالب تر اینکه در کتاب البحر الرائق زین الدین ابن نجیم الحنفی گفته: هرکس بگوید کسی الله را در خواب دیده ؛ او کافر میشود.



امام ابوحنیفه چهل سال با وضوء خفتن نماز صبح را نخوانده است! لطفا افراط نکنید:

عده از دشمنان امام ابوحنیفه در لباس دوستانش می گویند: امام ابوحنیفه چهل سال با وضوء خفتن نماز صبح را خوانده است.

این حرف خلاف آنچه که پیامبر آورده است می باشد و این درحقیقت مدح امام رحمه الله نیست بلکه زم او است زیرا شخصی که چنین باور داشته باشد پس برای دشمنان چنین وانمود می سازد که امام ابوحنیفه بر نفس خود ظلم نموده و بر همسر خود رسیدگی نتوانسته است. حال آنکه نبی علیه السلام میفرماید: «إِنَّ لَعِينِكَ حَقَّ ، وَلِنَفْسِكَ حَقَّ ، وَأَلْهَلَكَ عَلَيْكَ حَقَّ» [صحیح البخاری].



حکم لقب دادن (امام اعظم) به امام ابوحنیفه

سلف صالح ترس یکه بعد ها از خود داشتن اینکه برای ایشان القاب افراط و تفریطی داده نشود و اینک که ترس ایشان واقعا بجا بود ، یک عالم را پیر پیران ، و پیر هدا و بالاخره امام اعظم (امام بزرگ) نامیدند حال اینکه خود این امامان این اسماء افراطی و تفریطی هراس داشتند که مبادا این بخاطر ریا و شهرت باشد .

باید گفت که گفتن امام اعظم برای امام اعظم افراط بیش نیست ، درست است که امام ابوحنیفه رحمه الله امام بزرگوار و تاج سر همه ی امت است ولی نمیتواند امام اعظم باشد زیرا امام اعظم (امام بزرگ) همانا محمد صلی الله علیه وسلم است و بس.

فقط کافیسست برای امام ابوحنیفه بگویم: امام ابوحنیفه رحمه الله.



آیا امام ابوحنیفه رحمه الله یکی از تابعین است؟!

اما شکی نیست که ایشان زمان صحابه رضی الله عنهم را درک کرده اند چنانکه در زمان انس بن مالک در بصره، و عبد الله بن اوفی در کوفه و سهل بن سعد در مدینه، و ابو الطفیل عامر بن واثله در مکه بودند، یعنی امام ابوحنیفه رحمه الله در زمان حیات چهار صحابی می زیسته اند .

اما در خصوص اینکه آیا ایشان موفق به ملاقات و دیدار یکی از آن صحابی شده اند یا خیر دو رای وجود دارد :

امام ذهبی می گوید که ابوحنیفه انس بن مالک صحابی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیده اند (و بر اساس این رای می بایست ابوحنیفه رحمه الله جزو تابعین بوده باشند) اما خطیب تبریزی در "الإكمال" گوید: ابوحنیفه هیچکدام از آن چهار اصحاب پیامبر صلی

الله علیه وسلم را (که در فوق بدانها اشاره شد) ملاقات نکرده اند و از هیچکدام حدیثی روایت نکرده است. (منبع: الأئمة الأربعة وأصول مذهبهم ، تالیف: دکتر عادل المطیرات).

بنابراین در مورد اینکه آیا امام ابوحنیفه رحمه الله جزو تابعین بوده یا خیر مناقشه وجود دارد و خداوند بدان آگاهتر است .

جالب اینجاست که می گویند امام ابوحنیفه با انس رضی الله عنه ملاقات نموده است ، اما اگر از احادیث انس رضی الله عنه برای ایشان پیش کنی ترا یک تهمت وتاپه میزنند.



مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله چیست؟!

مذهب تمامی اهل علم همانا قرآن و حدیث است و بس که برای ایشان لقب «اهل حدیث» داده میشود.

در کتاب اصول الدین آمده است که : اصول ابی حنیفة فی الکلام كأصول اصحاب الحدیث . [شامی مجتبائی صفحه ۴۶ جلد ۱]

ترجمه : اصول امام ابوحنیفه رحمه الله در عقائد و زم تقلید مانند اصول اهل حدیث است .

و نیز امام ابوحنیفه رحمه الله فرمود : اذا صح الحدیث فهو مذهبی . (مرجع قبل)

ترجمه : حدیث صحیح مذهب من است .

«سفیان بن عیینہ رحمه الله میفرماید: اولین بار مرا ابوحنیفه اهل حدیث نمود . [حقائق الحنفیه صفحه ۱۲۴ نوشته فقیرمحمد حنفی]

« درعهد امام ابوحنیفه رحمه الله اهل حدیث در هرگوشه وکنار دنیا موجود بود .

چنانچه درغایه الاذکار آمد ه است که امام ابوحنیفه رحمه الله هنگامیکه به بغداد تشریف برد اهل حدیث ازایشان سوال کرد که : آیا بیع رطب (خرمای تر) به تمر(خرمای خشک) جایزاست یا نه ؟

پس ثابت شد که امام ابوحنیفه رحمه الله اهل حدیث بود ومردم را نیز اهل حدیث میساخت .

پس بسیار تعجب است برای مقلدین دروغین وی ! زیرا وی مردم را به اهل حدیث بودن دعوت میکرد واین مقلدین به سوی گودال تقلید .

امام ابویوسف یار ابوحنیفه وشاگرد خاص اوست .

«امام ابن معین رحمه الله اورا صاحب حدیث وسنت گفته است [تذکره صفحه ۲۶۷ جلد ۱]

«خطیب بغدادی رحمه الله در مورد ابویوسف نوشته میکند: یحب اصحاب الحدیث ویمیل الیهم. [تاریخ بغداد صفحه ۲۰۰ جلد ۱۴]

ترجمه: امام ابویوسف دوست میداشت اهل حدیث را و به سوی ایشان مائل بود.

امام ابویوسف رحمه الله گروهی از اهل حدیث را به دروازه خود جمع دید و فرمود: علی الارض خیر منکم [الشرف لاصحاب الحدیث صفحه ۵].

ترجمه: در روزی زمین بهترین انسان ها شما هستید.



عمل به حدیث صحیح ، همانا مذهب امام ابوحنیفه است

ای مسلمان عزیز! هر ان حدیث یکه برایت پیش میشود وان صحیح بوده به ان عمل کن ، واین مذهب امام ابوحنیفه وامام شافعی وامام مالک وامام احمد وبقیه اهل علم می باشد.

زیرا همه ی این امامان دین گفته اند که: إِذَا صَحَّ الْحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِي.

یعنی: وقتیکه حدیث صحیح را یافتید (به ان عمل کنید) این مذهب من است. شرح فارسی عمدة الاحکام(۱/۵۶).

متأسفانه قلابیون احناف نام امام ابوحنیفه را چنین بد می سازند که گویا مذهب او حدیث صحیح نبوده و اگر کسی بر حدیث صحیح عمل کند می گویند تو حنفی نیستی بی خبر از آنکه مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله همانا حدیث صحیح است و بس.



آیا امام ابوحنیفه صوفی بود؟!

اینکه امام ابوحنیفه صوفی بود دروغی بیش نیست ، و باید گفت که این چنین تهمت و دروغ در تاریخ تا حالا گفته نشده!.

ولله الحمد امام ابوحنیفه از این صوفیان مشرک و مرتد مبتدع بیزار است.

از طرفی صوفیه یک فرقه نوپیدا است که بعد از زمان خیر القرون شکل گرفت و در بدعت بودن آن هیچ شکی نیست، اگر کسی که منکر تصوف باشد و بخاطر آن کافر شود پس بایستی امام شافعی رحمه الله نیز مشمول حکم آنها شود زیرا ایشان در مورد تصوف می فرمایند: [لو ان رجلاً تصوّف أوّل النهار لایأتی الظهر حتی یکون احمق] "اگر کسی در اول روز صوفی شود هنوز نهار آن روز نرسیده که او احمق گشته است."

شافعی رحمه الله زمانی که داخل مصر شده فرمود: [ترکنا بغداد و قدأ حدث الزنادقة فیها شیأ یسمونه السماع] "زمانیکه من بغداد را ترک کردم، زندیقها در آن شهر چیزی را اختراع

کرده و آن را به نام سماع نامگذاری کرده بودند. " (آن افرادی که امام شافعی از آنها به عنوان زندیق نام برده صوفی ها بوده اند. چون سماع، سرود، حرکات و کارهای مخصوص عقیده تصوف است.)

امام احمد رحمه الله نیز که معاصر و شاگرد امام شافعی رحمه الله بوده، نفرت و بیزاری زیادی در گفته هایش از عقیده تصوف و افراد منتسب به آن دیده می شود؛ بعنوان مثال فردی از امام احمد: در باره گفته های حارث محاسبی که عالمی صوفی بوده پرسید، ایشان در جواب فرمودند: [لا اری لک ان تجالسهم] "من راضی نیستم با آنها نشست و برخاست کنی" در حالیکه امام احمد: از محتوای جلسات آن عالم صوفی آگاه بوده و می دانست که در آن جلسات گریه و زاری و توبه می کردند و از ترکیه نفس از آلودگی گناه بحث کرده و آن را بعنوان جلسه محاسبه نفس نامگذاری کرده بودند.

تصوف در ابتدای قرن سوم هجری در حالیکه هنوز عقیده و منهج فاسد خود را از ترس علماء در میان مردم انتشار نداده بودند، سپس در قرنهای سوم و چهارم هجری در میان ملت فارس به اوج خود رسیده و آن هم زمانی بود که حسین پسر منصور حلاج عقیده خبیث خود را علنی کرد؛ بدنبال آن، علمای اهل سنت و جماعت فتوای کفر او را صادر و او را به مرگ محکوم کردند و در سال ۳۰۹ هجری اعدام گشت. با وجود آن هم باز متأسفانه عقیده و منهج تصوف روز به روز در میان مسلمین فارس زبان و سپس در سرزمین عراق بیشتر شد، خصوصاً با تلاش بسیار زیاد ابوسعید میهنی که نظم و ترتیب

خاصی در مراکز موسوم به خانات (خانقاه) ترتیب داد، که بعدها تمام علمای تصوف از وی پیروی کرده و به تدریج به شکل امروزی در آمد.

در نیمه قرن چهارم هجری طریقه‌های متعددی از تصوف بوجود آمده و به سرعت در عراق، مصر و مغرب (مراکش) پخش شدند و در قرن ششم هجری مردان زیادی از رجال تصوف در ممالک اسلامی ادعا کرده که از سلالة پاک رسول الله هستند و بدینوسیله توانستند مردمان بسیار زیادی را دور خود جمع کنند منجمله شیخ رفاعی در عراق، شیخ بدوی و سپس شیخ شاذلی در مصر و غیره.

اینکار منشأ ظهور و بروز فرقه های متعدد صوفی در جهان شد و در قرنهاى هفتم و هشتم هجری فتنه تصوف به اوج خود رسیده و فرقه عجیبی بنام درویش از آن منشعب شد؛ کارها و ادعاهای عجیب و غریبی بنام جذبه اختراع کرده و سپس در تمام مناطق اسلامی بر روی قبرها، گنبد و بارگاه ساختند و متأسفانه اینکار با سرکار آمدن حکومت فاطمی در مصر بسیار رواج پیدا کرده و تدریجاً در جهان اسلام بعنوان کاری دینی مطرح و قبرهای دروغینی همانند قبر امام حسین و خواهرش زینب در مصر نیز ساخته شد و سپس مراسم جشنهای تولدموسوم به مولودی و بدعتها و خرافات بسیار زیادی رادر دین افزودند.



اهمیت دادن قول الله ورسول آن توسط امام ابوحنیفه

قال ابوحنيفة: لعن الله من يخالف رسول الله صلى الله عليه وسلم و به اكرامنا و به استنقذنا. السنه (ص ۳۷۶).

امام ابوحنیفه رحمه الله میفرماید: "نفرین الله کسی را که اوامر رسول الله صلی الله علیه وسلم را مخالفت ورزد؛ مگر نه اینکه ما به برکت وجود او کرامت یافتیم و به وسیله ی او رهاشده شدیم".



برخی از بدعت‌های یکه بعد از امام ابوحنیفه ایجاد گردیدند و امام ابوحنیفه از آن بدعات بیزار است:

متأسفانه بعد از امام رحمه الله مدعیان دروغین مذهب از نام وی استفاده سوء کرده وزیر نام مذهب بدعات ورسومات هندویزم را وارد مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله نمودند که اینک برخی از آن بدعات ورسومات را تقدیم تان میدارم تا بدانید امام ابوحنیفه از این بدعات بیزار بوده و هیچ یکی از این بدعات از وی ثابت نیست.

[اذان دادن داخل مسجد پیش روی خطیب در روز جمعه بدعت است، نیت کردن به زبان در نماز و غیر نماز بدعت استفتاحه خوانی برای میت بدعت است، حيله اسقاط بالای میت

بدعت است.، گفتن "صدق الله العظيم" بعد از تلاوت قرآن کریم بدعت است.، ذکر کردن به الفاظ مفرد "هو هو" "احد احد" الله الله " و... بدعت است، قرآن خواندن بر قبور بدعت است که یک ملائیک طرف قبر مینشینند..، خواندن "سبحانک اللهم" در نماز جنازه بدعت است.، بوسه کردن قرآن کریم بدعت است، بلند کردن دست ها بعد از طعام بدعت است، دوضربه درتیمم بدعت است.، وصل نمودن نماز سنت به فرض بدعت است.، دعای اجتماعی بعد از فرض بدعت است، دعای اجتماعی بعد از سنت بدعت است.، خواندن بیست رکعت تراویح بدعت است، قبل از نماز جمعه چهار رکعت نماز خواندن بدعت است، خواندن شش رکعت نماز بعد از جمعه بدعت است.، خواندن نماز پیشین بعد از جمعه بدعت است، خواندن سوره "یس" یا چهل یاسین بالای میت بدعت است.، تقلید کردن از یک فرد اگرچه عالم باشد بدعت است، اذان و اقامه در گوش طفل بدعت است.، بلند کردن دست در دعای اذان بعد از اذان بدعت است، تشویب (بعد از اذان و اقامه اعلان دیگر) بدعت است، بلند کردن انگشت در تشهد هنگام گفتن "اشهدان لا اله الا الله" بدعت است.، مازخواندن مخصوص بانام مخصوص در نصف شعبان بدعت است، خواندن صلاة الرجوب یا "صلاة رغب" بدعت است، قضای عمری بدعت است.، نماز خواندن خاص در روز عاشورا و کارهای همچو شیر خوردن کلچه خوردن بدعت است، ختم قرآن در چند شب محدود رمضان (یک شبه دوشنبه هفت شبه و..) بدعت است، در تکبیرات نماز عید رفع الیدین بدعت است.، اجرت گرفتن قاری در نماز تراویح بدعت است، خواندن

قرآن کریم بالای میت در وقت غسل دادن بدعت است، ختم قرآن کریم بالای میت بدعت است. ، جمع شدن مردم درخانه ی میت و سپس نان خوردن درخانه ی میت بدعت است، تجلیل از میلاد النبی صلی الله علیه وسلم بدعت است، نماز خواندن پیش قبر و بوسه کردن آن بدعت است، اذان دادن داخل مسجد بدعت است ،مسح کردن دست بعد از وضوء و مالیدن آن به روی و دهن بدعت است .،زیادت گفتن "الدرجة الرفیعه "آت محمدا الوسیله " در دعای اذان بدعت است ،مسح گوش و یا رسانیدن دست به گوش در وقت تکبیر بدعت است ،اعتکاف نشستن درمساجد محله بدعت است .، گذاشتن محراب درمسجد بدعت است.، ذکر کردن باتسبیح بدعت است .،همیشه لنگی زدن بدعت است، رقص ووجد بدعت است .،تعیین نمودن ماه ربیع الاول برای ایصال ثواب بدعت است.، درمزارات و قبور اولیاء جشن برپا نمودن بدعت است ، قبور اولیاء را وهمچنان از باقی مردم بلند کردن وگنبد ساختن بدعت است، ذکر به آواز بلند بدعت است، پخته ساختن ، ضرایوبنای گنبد به قبور اولیاء بدعت است ، افروختن چراغ وگور کردن چوبک ها بر قبور بدعت است،تکه بستن و تار بستن به قبور وگل انداختن به قبور بدعت است ، دعاء کردن اجتماعی برای مرده بعد از دفن اش بدعت است ،همراه با پیکر میت ذکر نمودن وقرآن خواندن بدعت است، بوسه کردن انگشتان در وقت اذان دادن بدعت است .، روی کفن میت نامه نوشتن یا قرآن نوشتن بدعت است ، تعیین نمودن روز ها برای رسانیدن ثواب (به مرده) بدعت است، خیرات کردن برای مرده بنام سه ، چهلی ، جمعه گی ، سالانه بدعت

است .، قاریان را درخانه جمع کردن و ختم قرآن نمودن بدعت است ، دور دادن قرآن کریم درحیله اسقاط بدعت است، تبرک گرفتن به اماکن و آثار مرده ها و.... بدعت است، مصافحه کردن بعد از نماز جمعه و عیدین داخل مسجد بدعت است ، گفتن عید مبارکی قبل از عید بدعت است .، گفتن "لا اله الا الله محمد رسول الله " بعد از نماز های فرض بدعت است،.اهتمام قرآن خوانی به آغاز کار جدید بدعت است ، بعد از نماز خواندن "ان الله وملائکته" التزاما بدعت است ، غرض فاتحه خوانی رفتن به خانه مرده دار در روز عید بدعت است ، بعضی از فامیل های که درخانه های شان چندی قبل مرده شده باشد میگویند، تخصیص شب بنام شب مرده یا عید مرده بدعت است، سه طلاق دریک مجلس بدعت است ،دست بلند کردن مردم هنگام دعاء کردن خطیب در روز جمعه بدعت است ، گفتن "تقبله الله " خدا قبول کنه بعد از نماز ها بدعت است .، خواندن دعای های مثلا یاجمیر یا جمیر و دیگر دعای های بدعی در بین رکعات تراویح ، مسح و مالیدن روی بعد از دعا بدعت است . ، اذان دادن وقامت گفتن در عید بدعت است .، شنیدن سرود های غیر شرعی (از صوفیه از بریلویه و...) شرعاً جایز نیست ، توسل کردن به پیامبر و صالحان (مثلاً گفته شود : خدایا به حق پیامبر من را ببخش!) بدعت است..، گفتن "اقامه الله وادامها" هنگامیکه مؤذن میگوید : قد قامت الصلاة بدعت است، انگشت گذاشتن به روی چشم هنگام اذان که مؤذن بگوید "اشهدان لا اله الا الله" و..... گفتن "صدقت و ببرت" هنگامیکه مؤذن میگوید : الصلاة خیر من النوم بدعت است .، حلقه نامزدی در

اسلام نیست و بدعت میباشد، گفتن کلمه مرحوم برای میت بدعت است ، وقتیکه درخانه ی کسی وفات میکند باز زنان برای زنان دیگر سوزن ، تار ، چادر و ، گفتن کلمه "خدا" برای الله جل جلاله درست نبوده و بدعت میباشد، گفتن کلمه "حضرت" برای اشخاص مرده بدعت است ، گفتن کلمه "مغفور" برای میت بدعت است ، گفتن "عزرائیل" برای ملک موت بدعت میباشد،اعلان برای مرده بدعت میباشد .،وضوء بالای وضوء بدعت است .، بستره کشیدن برای مرده بدعت است ، کش کردن قرآن مثل قاری های مصری بدعت است .، تقدیم نمودن خطبه بر نماز در روزعید بدعت است، خواندن خطبه درحالت ایستاده بدعت است.



توصیه امام ابوحنیفه رحمه الله به امت مسلمه

امام ابوحنیفه رحمه الله میفرماید:عَلَيْكَ بِالْأَثَرِ، وَطَرِيقَةَ السَّلَفِ، وَإِيَّاكَ وَكُلَّ مُحَدَّثَةٍ فَإِنَّهَا بَدْعَةٌ .
یعنی: شایسته است که بر طریق و راه و روش پیشینیان صالح خود عمل کرد و آگاه و برحزر باش از هر چیز تازه به وجود آمده ای که همه آنها (اگر در دین و بدون هیچ دلیل شرعی باشند) بدعت اند.



مخالف بودن با نظریه امام ابوحنیفه گمراهی نیست!

عده ی فکر می کنند که سخنان امام ابوحنیفه رحمه الله تر و خشک آن باید پذیرفته گردد و همه رأی آن بر حق است ، اما باید گفت این سخن از یک فرد جاهل بر می آید زیرا اگر اینطور باشد پس ابویوسف و امام محمد و غیره اینها بعضی نظریات شان مخالف امام ابوحنیفه بود پس رأی تان در مورد این بزرگواران چیست؟ آیا ایشان نیز وهابی اند؟ یا گمراه؟!

عصام بن یوسف بلخی که از یاران امام محمد و ملازم امام ابویوسف بود. در بسیاری موارد، خلاف نظر ابوحنیفه فتوا می داد؛ زیرا دلیل رأی او را نمی دانست و دلیلی غیر از آن برایش ظاهر می شد که براساس آن فتوا می داد.

به همین جهت «به هنگام رکوع و برخاستن از آن، دست هایش را بلند می کرد» چنانکه این سنت به طور متواتر از پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیده است؛ اگر چه ائمه ثلاثه (ابوحنیفه، ابویوسف و محمد) خلافش را گفته باشند، نظر آنان وی را از عمل بدان باز نداشت. این مطلبی است که به شهادت خود ائمه چهارگانه و دیگران بر همه مسلمانان واجب است.



ای برادران لطفا تعصب نکنید که بگویند صرف حنفیت حق است

وبس!:

بزرگترین ضربه یکه امروز مسلمانان دیده اند تعصب مذهبی می باشد و آن اینکه: حق را منحصر در یک مذهب میدانند و بس!.

اما حقیقت اینست که:

تعصب مذهبی هیچ مزیتی ندارد. بلکه تعصب در کتاب و سنت به ما فایده می رساند نه تعصب به آرای فقهی یک شخص معین با مرور اوضاع مسلمین در سه قرن طلایی اسلام متوجه می شویم که آنها هیچکدام به مذهبی معین مقید نبودند و در حقیقت التزام به مذهبی معین از قرن چهارم هجری رواج یافت. و براسستیکه هرگز عاقبت یا آخر این امت درست نخواهد شد مگر بواسطه آنچه که اول این امت بوسیله صالح درست شده بود. همانطور که امام مالک رحمه الله - گفته است: هرگز مسلمانان درست نمی شوند و هرگز رستگار نخواهند شد مگر زمانیکه به اسلام صحیح و درست خودشان در تمامی جهات زندگی از جمله از جهت فقه برگردند، لذا بر مسلمانان واجب است به آنچه که زمان صحابه و تابعین و تابع تابعین - رضوان الله علیهم - بر آن عقیده و نظر و فکر بوده اند، برگردند، آن کسانی که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از آنان تعریف و تمجید می کند و می فرماید: «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلوئهم ثم الذین یلوئهم» (متفق علیه) بهترین

کسان، مردمان عصر من هستند، (اصحاب) سپس آنهایی که بعد از اینان می آیند (تابعین)، سپس کسانی که از بعد از آنان می آیند. (تابع تابعین)

حق فقط در یک مذهب وجود ندارد بلکه در بین تمامی آنها شایع و مشترک است. بعضی وقتها حق در رابطه با فلان مسأله در مذهب ابی حنیفه و در رابطه با مسأله دوم در مذهب شافعی و در رابطه با مسأله سوم در مذهب مالکی و درباره مسأله چهارم در مذهب امام احمد و به همین ترتیب، وجود دارد و اگر به یک مذهب اکتفا کرده و تمسک بجوئیم، حقیقت بسیاری از مسائل را که در مذاهب دیگر وجود دارند از دست خواهیم داد، و این چیزی است یا روشی است که هیچ انسان مسلمان عاقلی آن را جایز نمی داند. و از آن جهت که هیچ راهی برای شناخت حقیقت بسیاری از مسائلی که مذاهب در آن اختلاف داشته اند، جز بازگشت به سوی سنت وجود ندارد، به همین خاطر دعوتگران، بازگشت به سوی سنت را به عنوان اصلی که همه به سوی آن برمی گردند، و آن را به عنوان اساسی که آراء و نظرات و افکار خود را بر روی آن پایه ریزی می کنند، قرار داده اند و از آن جائیکه امامان متمدن و علماء برجسته و دانا نهایت سعی و تلاش شایسته خود را در راه توضیح سنت و آسان کردن به لحاظ درک فهم آن برای مردم، بیان احکام استخراج شده از سنت صرف کرده اند. پس بحقیقت در توان و قدرت دعوتگران سنت نیست، مگر اینکه از علم و آراء و نظرات ایشان نسبت به فهم کتاب و سنت استفاده کنند. به این ترتیب تمامی خیر و برکت آنان را بدست آورده و تا جایی که می توانند

حقیقت موضوعات مختلف را کسب خواهند نمود و در این حالت، هم اصل را که همان سنت است، حفظ کرد و هم قدر و ارزشی را که لایق و شایسته ائمه است حفظ می کنند، و این چیزی است که سلف صالح، اتباع خود را به آن سفارش کرده اند، عبدالله پسر مبارک می گوید: «دستوری که شما باید بر آن اعتماد و اطمینان داشته باشید، باید سنت باشد. به گفته هایی از علماء عمل کرده و آن را دست بگیرید که حدیث آن را برای شما تفسیر و توضیح می دهد.» جامع بیان العلم (۲/۴۳).

امام ابوحنیفه - رحمه الله - می فرماید: «درست نیست برای کسی که به گفته ما استناد کند، یا طبق گفته ما عمل کند، تا زمانیکه نداند که از کجا آن را آورده ایم (یعنی تا زمانیکه دلیل صحت آن را نداند).

و در روایتی دیگر می فرماید «حرام است بر کسی که بواسطه کلام من فتوی دهد ولی دلیل گفته من را نداشتند».

و در روایتی دیگر اضافه بر این جمله می فرماید: «چرا که ما انسان هستیم امروز چیز دیگری را می گوئیم و فردا از آن پشیمان می شویم» (صفة الصلاة، ص ۲۴ و ۲۵).

همچنین امام رحمه الله می فرماید: «هرگاه چیزی گفته باشم که مخالف با کتاب الله و خبر رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد گفته من را کنار بگذارید» صفة الصلاة البانی، ص ۲۷ و ۲۸.

تعدادی از این علمای حقیقی از قرنهاى متفاوت، کسانی که تعصب مذهبی را انکار کرده و مسلمانان را به بازگشت به سوی کتاب و سنت دعوت کرده و هر آنچه را از اقوال و گفته های مختلف در بین مذاهب که مخالف با کتاب و سنت بوده، ترک کرده اند، ذکر می کنیم.

از جمله این علماء، حافظ المغرب ابو عمر یوسف، پسر عبدالبرّ، الامام ابو محمد علی پسر خرم، سلطان العلماء عزّ الدین پسر عبد السلام، حافظ تقی الدین پسر دقیق العید، حافظ و مفسر و مورخ ابن کثیر، حافظ موفق الذهبی، علامه ولی الله دهلوی، نویسنده کتاب "حجة الله البالغة" و امام شوکانی نویسنده کتاب "نیل الأوطار" امیر صنعانی نویسنده کتاب "سبل السلام" محمد پسر ابراهیم وزیر نویسنده کتاب "الروض الباسم فی الرب عن سنّة ابی القاسم" و علامه صدیق پسر حسن خان نویسنده کتاب "الروض الندیة والدين الخالص" علامه صالح پسر مهدی المقبلی نویسنده کتاب "العلم المشایخ فی تفضیل الحقّ علی الالباء والمشایخ" و شیخ صالح پسر محمد الفلانی نویسنده کتاب ارزشمند "ایغاظ هم اولی الابصار، للاقتداء لسید المهاجرین و الانصار و تحذیرهم عن الابتداع الشائع فی القرى والامصار، من تقلید المذاهب مع الحمیة والعصیبة بین فقهاء الامصار" و امام محمد رشید رضا، علامه محدث احمد محمد شاکر و استاد سید سابق و غیره

من چون به مذهب حنفی تعصب ندارم، بعضی از مردم مرا سرزنش می کنند!

ما و شما موظفیم تا در هر مسئله ی عبادی و شرعی حکم خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم را کشف کنیم و به آن عمل نماییم حال چه موافق مذهب رایج باشد و چه مخالف؛ و چه مطابق مراد و هوی و هوس ما باشد و چه نباشد .. ما مکلفیم تا به آن عمل کنیم، و کسانی که اینگونه نیستند باید مورد سرزنش قرار بگیرند که بجای تبعیت از سنت نبوی از مذهب و آرای فقهی فلان فقیه تقلید می کنند؛ در حالیکه ما می گوییم: آیا تقلید از پیامبر صلی الله علیه وسلم واجب است و اجر و ثواب دارد و یا تقلید از ابوحنیفه یا مالک و شافعی و احمد و دیگران؟؟

اگر کسی بگوید تقلید از امامان اربع واجب و افضل است ؛ پس قطعاً او انسان گمراه و نادانی است!

و اگر بگویند که تبعیت از سنت نبوی صلی الله علیه وسلم واجب است، پس می گوییم: چرا بجای تقلید بی قید و شرط از مذهبی خاص - که معصوم نیست - در هر مسئله ی فقهی تلاش نمی کنید تا سنت نبوی را کشف کنید - که معصوم است - و به آن عمل کنید؟

آیا اگر شما فرضاً قبل از ائمه اربعه زندگی میکردید کدام مذهب را میگرفتید؟ این سؤال است که تمام مقلدین باید در ذهنشان خطور کند، و طبیعتاً جوابشان این خواهد بود که در آنصورت پیرو قرآن و سنت می بودیم زیرا چیزی بغیر از این دو مرجع وجود نداشت، در

نتیجه پس از بوجود آمدن مذاهب اربعه و غیره نیز باید مرجع اساسی ما قرآن و سنت باشد زیرا خود این ائمه مرجعشان قرآن و سنت بوده است.

البته قابل ذکر است که هیچیک از امامان اربعه توصیه یا تاکید نکرده اند که از ما تقلید کنید! بلکه بلعکس آنها ما را به تبعیت از رای صحیح و سنت صحیح تشویق کرده اند، که می توانید در قسمت " درباره ما " گوشه هایی از سخنان آن بزرگواران را در این ارتباط مشاهده نمایید.

مثلا امام ابوحنیفه رحمه الله می فرماید: «إذا قلت قولاً يخالف كتاب الله تعالى وخبر الرسول صلى الله عليه وسلم فاتركوا قولی» (روایت فلاّنی در "الإيقاظ" ص ۵۰).

یعنی: "اگر حرفی بزنم که مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم باشد پس قول مرا رها کنید".

حال با توجه به این سخن زیبای امام ابوحنیفه چه کسی ایشان را قبول ندارد؟

آیا کسی که تلاش دارد تا آرای صحیح فقهی را بیابد - حال در هر مذهبی باشد- با ایشان مخالفت کرده، یا کسانی که در هر مسئله ی فقهی از ایشان تقلید می کنند و ایشان را مانند فرد معصومی قرار داده اند که گویا هرآنچه که فتوا داده کاملاً صحیح است و دیگران ناصحیح!!

کسی نگفته است که آرای فقهی امام ابوحنیفه تماماً مخالف کتاب و سنت است، بلکه می‌گوییم که چون ابوحنیفه یک انسان جایز الخطا است و معصوم نیست بنابراین گاهاً و بعضاً در بعضی از آرای فقهی حق با دیگر فقیهان است و ما در آن مسائل تابع آن فقها خواهیم بود که رأیشان صحیح‌تر و قوی‌تر است؛ و بلعکس گاهی نظرات امام ابوحنیفه قوی‌تر و صحیح‌تر از دیگر فقیهان است و ما در آن مسائل تابع امام ابوحنیفه هستیم و به نظرات دیگر فقها عمل نمی‌کنیم... و این تطابق سخن امام ابوحنیفه است و کسی که اینگونه نباشد در حقیقت سخن امام ابوحنیفه را قبول نکرده است نه ما و شما که به سخن ایشان عمل کرده ایم..

پس شما نیز سعی کنید تا اولاً مسئله و قضیه را با حکمت و درایت و بدور از تندروی و افراط برای مردم تشریح کنید و آنها را به سوی تبعیت از رأی صحیح فرا بخوانید، و از سرزنش متعصبین ناراحت نشوید و به رسالت خود ادامه دهید.



در اخیر! باید گفت که حق منحصر در چهار مذهب نیست:

شیخ الاسلام ابن تیمیّه میگوید:

هیچ یک از علمای اسلام نگفته که حقّ تنها در آراء و نظرات چهار نفر از بزرگان مانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد محدود شده است. چنانچه شیعه این باطل را به اهل سنت نسبت می دهد.

شیعه می گوید: «اهل سنت ادعا دارند که حقّ منحصر در سخنانِ امامان آنهاست».

خیر! مجتهدانِ اهل سنت اتفاق نظر دارند «آنچه مسلمانان در آن دچار اختلاف می شوند، باید به کتاب و سنت ارجاع داده شود. در هنگام اختلاف، معیار سنجش وحی الهی است».

و نیز می گویند: «این احتمال وجود دارد که سخنی مخالف با اجماع ائمه اربعه، از اجماع آنان قوی تر و صحیح تر باشد. سخنی از سخنان صحابه، یا پیروان هدایت یافته‌ی آنان، یا سخنی از چهار امام معروف دیگر مانند سفیان ثوری (۱۶۱ هـ)، اوزاعی (۱۵۷ هـ)، لیث بن سعد (۱۷۵ هـ) و اسحاق بن راهویه (۲۳۷ هـ) و....».

ما درباره عقاید و فتاوی شیعه بر همین اساس قضاوت می کنیم. اگر سخن شیعه با بخشی از این اقوال راجح موافق کند، سخن حقّ گفته اند و از آنها پذیرفته می شود.

شیعه در هیچ موضوعی با کلّ اهل سنت - معترفین به خلافت سه نفر - مخالفت نموده مگر این که سخنش نادرست بوده است. معتزله و فرق دیگری چون اشعریه، گرامیه و سالمیه هم

در این ویژگی با آنها یکسان‌اند. آنها هر وقت با فرقه‌های بزرگ این امت مخالفت کرده‌اند، شواهد بر باطل بودن مخالفت‌شان دلالت داشته است.

سخن حق آن است که از سلف ماثور بوده و طوایف این امت آن را پذیرفته باشند. منہاج السنۃ: ج ۲، ۳۶۹-۳۷۰.



آیا امام ابوحنیفه واسطه قرار دادن مردگان را جایز دانسته است؟

قبلاً هم گفتیم که مشرکین و مبتدعین امروز ربطی به امام ابوحنیفه رحمه الله ندارند.

هیچیک از ائمه ی اربعه رحمهم الله واسطه قرار دادن مردگان را جایز ندانسته‌اند، یعنی نه امام ابوحنیفه و نه امام مالک و نه امام شافعی و نه امام احمد رحمهم الله تعالی نفرموده‌اند که واسطه کردن جایز است و خود نیز واسطه قرار نداده‌اند. و کسی که چنین ادعایی دارد که امام ابوحنیفه واسطه کردن مردگان را قبول دارد بایستی دلیل و مدرک صحیح بیاورد ..

هرچند برخی از اهل قبور روایات دروغی را می‌آورند که امام شافعی رحمه الله بر سر قبر امام ابوحنیفه ایستاده و او را واسطه قرار داده! اما اهل سنت و جماعت بر پایه ی آیات قرآن و احادیث صحیح پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار گرفته است و عقاید خود را بر مبنای

روایات دروغ یا ضعیف تعریف نمی کند و هیچ قول و ادعایی را از هیچ شخصیتی نمی پذیرد مگر آنکه برای ادعای خود دلیل با سند صحیح بیاورند ..

و هیچ شکی وجود ندارد که واسطه کردن براساس آیات قرآن کریم جزو شرک است و اصلاً مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز به دلیل همین واسطه جوئیشان بود که خداوند آنها را مشرک خطاب می کردند وگرنه آنها به وجود خداوند تبارک و تعالی و رزاقیت و خالقیت او ایمان داشتند و هرگز گمان نکرده اند که خدایی وجود ندارد و یا آنکه بتهای دست سازشان به آنها رزق و روزی می دهد و یا انسانها و دیگر موجودات را آفریده باشند؟! !

چنانکه خداوند از عقیده ی آنها خبر می دهد :

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (یونس ۳۱)

یعنی: (ای محمد به مشرکان) بگو: «چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشمهاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟» (بزودی در پاسخ) می گویند: «الله»، بگو: «پس چرا تقوا پیشه نمی کنید (و از شرک خود دست بر نمی دارید)؟! !

فقط عامل مشرک شدن آنها همین واسطه جویی بود چنانکه آنها ادعا می کردند که هدفشان از واسطه عبادت نیست! بلکه می گفتند که هدف ما از واسطه فقط نزدیک شدن به الله تعالی است و بس! (همان گفته ای که امروزه اهل قبور هم تکرار می کنند)

چنانکه قرآن به این حقیقت اشاره می کند : «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (الزمر ۳).

یعنی: « ما آنها را جز برای این که ما را به الله در مرتبه قرب نزدیک سازند، عبادت نمی کنیم».

حال چگونه کسی می تواند این ادعای باطل را کند که امام ابوحنیفه رحمه الله واسطه کردن را قبول دارد؟! بدون شک این قول دروغی است که اهل قبور بسته اند تا عمل شرکی خود را توجیه کنند. و قطعا هرچهار امام از جمله امام ابوحنیفه از این ادعای دروغ غالیان بریء و بدور است .



آیا امام شافعی بر سر قبر امام ابوحنیفه حاضر شده و وی را واسطه قرار داده؟

و دیدگاه امام ابوحنیفه پیرامون توسل

بدون شک و تردید واسطه قرار دادن بین بنده و خدا شرک اکبر و موجب کفر و ارتداد است، و باید بدانیم که واسطه همان چیزی بود که مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز به سبب آن مشرک نامیده می شدند، آنها هرگز نمی گفتند که آن بتها خدا هستند، بلکه می گفتند این بتها نماینده و مجسمه ی فلان عبد صالح خدا هستند و ما از طریق واسطه قرار دادن آن اولیاء به خدا نزدیک می شویم، و آنها نیز بمانند مشرکان زمان ما هرگز نمی گفتند که آن واسطه ها خدا هستند یا ضرر و زیان دارند؟!.

اما ادعایی که در سوال مطرح شده که امام شافعی رحمه الله به قبر امام ابوحنیفه رحمه الله واسطه جسته، صحیح نیست و امام شافعی از شرک و اینگونه سخنان نادرست بریء و میراست .

این اتهام و ادعا را «مکرم بن احمد» در کتاب خود "مناقب ابی حنیفة" ذکر کرده است، چنانکه در روایت قاضی أبی عبد الله حسین بن علی صیمری در (ص/۹۴) آمده است، و خطیب بغدادی نیز در کتاب "تاریخ بغداد" (۱/۱۲۳) از او روایت کرده است .

مکرم بن احمد می گوید: عمر بن إسحاق بن إبراهيم از علی بن میمون برآیم بازگو کرد که: از شافعی شنیدم که می گفت: «إني لأتبرک بأبي حنيفة، وأجىء إلى قبره في كل يوم - یعنی زائرا - فإذا عرضت لي حاجة صليت ركعتين، وجئت إلى قبره، وسألت الله الحاجة، فما تبعد عني حتى تقضى».

یعنی: من به (قبر) ابوحنیفه تبرک می کنم و هر روز نزد قبرش می روم، و هرگاه حاجتی داشتم ابتدا دو رکعت نماز می خوانم و به سوی قبرش می روم، و از خداوند متعال حاجتم را می خواهم، و این دعا را تا زمانی که به آن نرسم تمام نمی کنم .

ما در اینجا بصورت علمی در مورد اسناد این روایت بحث و بررسی خواهیم کرد، تا ببینیم که آیا این روایت صحت دارد یا خیر؟

همانطور که گفته شد این روایت را مکرم بن احمد در کتاب خود نقل کرده، امام دارقطنی رحمه الله این کتاب وی را به سبب یکی از شیوخ مکرم بن احمد بنام «أحمد بن محمد بن الصلت بن المغلس الحماني» به دروغ و کذب متهم کرده است .

چنانکه خطیب بغدادی رحمه الله می گوید: «ابوالقاسم الأزهری به من گفت: از أبو الحسن علی بن عمر الدارقطنی در باره ی چیزهایی که مکرم بن احمد در مورد فضائل ابوحنیفه جمع کرده سوال شد و من شنیدم که (دارقطنی) گفت: « موضوع ، کله کذب ، وضعه أحمد بن المغلس الحماني» یعنی: دروغ است، تمام آن کذب و دروغ است، و آنرا أحمد بن المغلس

الحماني جعل کرده است. (منبع: تاریخ بغداد (۲۰۹/۴)، و نگاه کنید به شرح حال: أحمد بن محمد بن الصلت بن المغلس الحماني در "لسان الميزان" (۲۶۹/۱)، و نیز نگاه کنید به: تعليق علامة معلمی بر کلام امام دارقطنی در کتاب: "التنکیل" (۵۹/۱).

همچنین یکی دیگر از روایان «عمر بن اسحاق بن ابراهیم» است، ولی کسی شرح حال وی را بیان نکرده است.

راوی دیگر «علی بن میمون» است، «او شخص ثقه و مورد اعتمادی است، اما ثابت نشده که از شافعی رحمه الله سماع کرده باشد». نگاه کنید به: "التنکیل" (۶۰/۱)؛ علامه معلمی.

بنابراین متوجه شدیم که در سند این روایت سه مسئله وجود دارد که موجب آن می شود تا ما آن روایت منتسب به اما شافعی را واقعی ندانیم:

۱- فرد کذابی بنام أحمد بن المغلس الحماني.

۲- وضعیت «عمر بن اسحاق بن ابراهیم» نامشخص است.

۳- انقطاعی بین علی بن میمون و شافعی رحمه الله وجود دارد، و علی بن میمون هرگز چیزی را از شافعی نشنیده است.

پس وجود این موارد در سند آن روایت بیانگر این واقعیت است که امام شافعی رحمه الله هرگز به قبر ابوحنیفه رحمه الله تبرک نجسته و وی را واسطه قرار نداده است، و این، اتهام و دروغی است که به ایشان نسبت داده اند .

امام ابن تیمیه رحمه الله نیز در "اقتضاء الصراط المستقیم" (۶۹۲/۲) مفصلا این ادعای واهی و کذب را بررسی کرده و آنرا رد می کند و شافعی رحمه الله را از این تهمت تبرئه می کند .

و امام ابن قیم رحمه الله نیز می گوید: « والحکایة المنقولة عن الشافعی أنه کان یقصد الدعاء عند قبر أبی حنیفة من الکذب الظاهر». "إغاثة اللهفان" (۲۴۶/۱)

یعنی: «و حکایت نقل شده درباره ی شافعی که ایشان هرگاه قصد دعا کردن داشت نزد قبر ابوحنیفه دعا می کرد، از جمله دروغ آشکار است» .

و علامه محمد ناصرالدین البانی رحمه الله محدث بزرگ قرن معاصر می گوید: «فهذه رواية ضعيفة بل باطلة ، فإن عمر بن إسحاق بن إبراهيم غير معروف ، وليس له ذكر في شيء من كتب الرجال .

ويحتمل أن يكون هو عمرو - بفتح العين - بن إسحاق بن إبراهيم بن حميد بن السكن أبو محمد التونسي ، وقد ترجمه الخطيب ، وذكر أنه بخارى قدم بغداد حاجا سنة ۳۴۱ هـ ، ولم يذكر فيه جرحا ولا تعديلا ، فهو مجهول الحال .

و یبعد آن ی‌کون هو هذا ، إذ إن وفاة شيخه على بن ميمون سنة ٢٤٧هـ على أكثر الأقوال ، فبين وفاتيهما نحو مائة سنة ، فبعد أن يكون قد أدركه .

وعلى كل حال فهي رواية ضعيفة لا يقوم على صحتها دليل». "السلسلة الضعيفة" (رقم/٢٢)

«این روایت ضعیف و حتی باطل است، زیرا عمر بن اسحاق بن ابراهیم شخصیت غیر شناخته شده ای است، و ذکر از شرح حال وی در کتابهای رجال نشده است. و احتمال دارد او عمرو – با فتح عین- بن اسحاق بن ابراهیم بن حمید بن سکن ابو محمد تونسلی باشد، که خطیب بغدادی شرح حال وی را بیان کرده است، و ذکر کرده که او از بخارا است که در سال ٣٤١ هجری در راه رفتن به حج وارد بغداد شد، ولی چیزی از او چه از ناحیه ی جرح و چه تعدیل بیان نکرده است، بنابراین او مجهول الحال است .

و البته بعید بنظر می رسد که او همان شخص مورد نظر باشد، زیرا بر اساس بیشتر اقوال علما وفات استادش علی بن ميمون در سال ٢٤٧ هجری بوده، پس مشخص می گردد که وقت آنها یکصد سال فاصله داشته، پس بعید است که او علی بن ميمون را دیده باشد .

و در هر حال این روایت ضعیف است و هیچ دلیلی بر صحت آن وجود ندارد.

خلاصه اینکه: این روایت دروغ و بی اساس است و هرگز امام شافعی رحمه الله به قبر امام ابوحنیفه رحمه الله تبرک یا واسطه نجسته است، و ایشان از شرک و خرافات مبرا هستند .

در ضمن اگر اینگونه بود و این ماجرا حقیقت داشت، پس چرا هیچگاه در کتابهای ایشان چنین آثار مشابهی را نمی بینیم و هیچگاه به تبرک و واسطه جستن به اولیاء تشویق نکرده اند؟! و یا چرا هیچگاه شاگردان نزدیک ابوحنیفه همانند امام ابویوسف و امام محمد هیچکدام به قبر استادشان تبرک نجستند و در کتابهایشان این فضیلت را بیان نکرده اند؟! و ما هیچ تردیدی نداریم که این بزرگواران جزو سلف صالح ما هستند و آنها از شرک و واسطه گری مبرا هستند .

محمد بن عبدالرحمن الخمیس رحمه الله در کتاب "اعتقاد أئمة السلف" آورده است :

«امام ابوحنیفه در مورد توسل شرعی جایز و نهی از توسل بدعی نا جایز، می فرماید: «برای کسی شایسته نیست که خداوند را، جز با دعایی که او اجازه و بدان دستور داده است، بخواند و خداوند در آیهی دعایی زیر که توسل مشروع را بیان می کند، می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف: ۱۸۰) (برای خدا نامهایی نیکو است، پس او را با آن نامها بخوانید و کسانی که در نامهای او کجروی می کنند را رها سازید، بزودی کیفر آنچه می کردند را خواهند دید). «اعراف».

۱- امام ابوحنیفه می گوید: «مکروه است در دعا بگوییم: خداوندا! از تو بحق فلان کس، یا بحق پیامبران و رسولانت و یا بحق بیت الحرام و مشعر الحرام، می خواهم مشکلم را حل

کنی ویا...» (ر. ک. به شرح العقيدة الطحاوی/۲۳۴ و تحاف السادة ۲/۲۸۵ و شرح الفقه الاکبر/۱۹۸).

۲- امام ابوحنیفه می گوید: برای کسی شایسته نیست خداوند را بجز با خود او (اسمها، صفات و همان روشی که مشروع قرار داده) بخواند و مکروه است که بگوید از تو می خواهم به تکیه گاههای عزتِ عرشت یا بحق مخلوقات...» [التوسل والوسيلة ص ۸۲، و نگاه کنید به: شرح الفقه الاکبر ص ۱۹۸].

امام ابوحنیفه رحمه الله در باب توسل به شدت احتیاط می کرد؛ تا جایی که توسل با الفاظ دو پهلویی را که احتمال صحیح و اشتباه در آنها وجود داشت، مکروه می دانست و از به کار بردن چنین الفاظی نهی می کرد، امام رحمه الله می فرماید: «مکروه می دانم که فردی در دعایش بگوید؛ از تو می خواهم که به تکیه گاههای عزتِ عرشت، یا به حق مخلوقات...» و دیگر سخنان نقل شده از او که در ادامه ی بحث ذکر خواهیم نمود. با این حال می بینیم بسیاری از منتسبان به مذهب حنفی، از عقیده ی امام ابوحنیفه منحرف شده و به توسل ناجایز و خود ساخته روی آورده اند و هر کسی آنها را از این عمل ناروا منع و با آنها مخالفت کند، متهم، به دوست نداشتن اولیاء و انبیاء می شود.».

و این نظرات امام ابوحنیفه در باره ی توسل بود، حال چگونه ممکن است خود ایشان بر خلاف گفته های خویش عمل نماید، و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وسلم بگوید:

"ای مالک من! خودت در فقر و نیاز و نداری، مرا شفاعت کن و به یاریم بشتاب"، قطعاً ایشان از چنین سخنان باطلی میرا هستند.



ابوحنیفه عاقلتر از.....

مردی به سفیان ثوری رحمه الله گفت: تا به حال نشنیده‌ام که ابوحنیفه (رحمه الله) کسی را غیبت کند! سفیان گفت: «او عاقل‌تر از آن است که نیکی‌های خود را از دست دهد!».



وفات امام ابوحنیفه رحمه الله

ایشان رحمه الله در سال ۱۵۰ هجری قمری در بغداد وفات کردند و در قبرستان خیزران دفن شدند.

و در اخیر از الله می‌خواهیم که آن‌ده از علمایکه از نام این بزرگوار استفاده مینمایند و در دین به بهانه‌ی حنفی بودن بدعات را ایجاد می‌نمایند هدایت نماید.

والله برادران حنفی ما را که به بهانه‌ی سلفی بودن و (البته به زعم ایشان) وهابی بودن (اگر چه وهابیت وجود ندارد) دوستی داشته‌ و از تکفیر همدیگر پرهیزند باذن الله.

- پرسش از شما پاسخ از رسول الله ﷺ.
- زندگی نامه دکتر ذاکر نایک حفظه الله.
- الله ﷻ در کجاست؟.
- احکام و آداب عاشورا.
- اهل الحدیث هم اهل نبی ﷺ.
- امور خلاف شریعت.
- توسل مشروع و نامشروع.
- حقوق زن در اسلام.
- دفاع از شهید «امام سید قطب».
- دفاع از ابوهریره.
- سیره نبی ﷺ برای جوانان.
- حکم مسح برگردن.
- نماز رسول الله ﷺ.
- اجماع علمای محمدی بر کفر ابن عربی.
- داستان فداکاری و شکیبایی «یکی از زنان سلف صالح»
- حکم تجلیل از میلاد نبی ﷺ.
- ۴۰ سوال از برادران غیر متبع نبی ﷺ.
- ترجمه فارسی شروط الصلاة
- زندگی نامه شیخ احمد دیدات.
- شرح فارسی عمده الاحکام.
- شناخت فرقه های گمراه.
- زندگی نامه ابوذر غفاری رضی الله عنه.
- دفاع از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها.
- امام مهدی حقیقی و خیالی.
- ترجمه فارسی «رسائل فی الطهارة والصلاة النبوی ﷺ» (غماز تصویر).
- تخریج احادیث صحیح وضعیف «داد الطالبین»
- اقوال اهل علم در کفر دشنام دهنده صحابه.
- واجب بودن یاد گیری «زبان عربی»
- زندگی نامه شیخ عبدالله عزام رحمه الله.
- امریکا قاتل بشریت.
- سیره فارسی یاران رسول الله ﷺ.
- زندگی نامه امام ابن قیم رحمه الله و خدمات او به اسلام.
- دجال چگونه خارج می گردد؟
- فتاوی علامه ابن باز به زبان فارسی.

- فتاوی اهل حدیث «مکمل»
- رد بر صد بدعت در جامعه.
- فتاوی علامه ابن عثیمین [به زبان فارسی]
- زندگی نامه امام ابن تیمیه و خدمات او به اسلام.
- (۵۰) احادیث باطل.
- احادیث باطل مشکوٰۃ المصابیح.
- ابوحنیفه رح و احناف.
- (۸) رکعت تراویح.
- حقیقت مولانای روم (مثنوی معنوی).
- احکام و مسائل اعتکاف.
- احکام و مسائل عیدین.
- (۱۳) سوال از صوفی ها.
- حکم مسح بر جراب.
- تخریج احادیث ضعیف و موضوعی ریاض الصالحین.
- زندگی نامه امام محمد بن عبدالوهاب
- زندگی نامه و ، واقعات حیرت انگیز امام احمد
- حکم خروج باجماعت تبلیغ.
- تفاوت ما با سلف صالح.
- سنگسار حکمی از احکام الله ﷻ.
- شرح افغانی ، بر اربعین نوی [دو جلد]
- معرفی تفاسیر اسرائیلی و کتب ضعیف.
- حکم تعویذ در اسلام.
- «۵۰۰» اقوال سلف الصالح.
- قصه های شیرین محمدی ﷺ و سلف صالح.
- «۳۳» سبب برای خشوع در نماز.
- القول الصحیح فی بیان مالس بصحیح.
- تجلیل از روز نوروز در آئینه قرآن و حدیث.
- جامع الاحادیث الصحیح (درمدرسه ی رسول الله ﷺ)
- احکام و مسائل روزه ماه مبارک رمضان.
- قدس را چگونه از اسارت آزاد نماییم؟.
- حالت سلف صالح در رمضان.
- احکام و مسائل «زکات فطر».
- زندگی نامه زنان رسول الله ﷺ.
- بدعات و منکرات در عروسی.
- زندگی نامه امام ابوحنیفه رحمه الله.